

صفحه سفید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## روز عاشورا

### گزارش مستند و تاریخی از حوادث روز عاشورا



#### روز عاشورا

گزارش مستند و تاریخی از حوادث روز عاشورا

(براساس دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ)

ناشر: معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه

مؤلف: احمد غلامعلی

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اسوه

قطع: جیبی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۱

شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه

سایت سازمان: [www.awqaf.ir](http://www.awqaf.ir)

سایت معاونت: [www.mfso.ir](http://www.mfso.ir)

سایت مجتمع: [www.mfpo.ir](http://www.mfpo.ir)

آدرس: تهران، خیابان نوفل لوشاتو، سازمان اوقاف و امور خیریه

معاونت فرهنگی و اجتماعی

آدرس مجتمع: قم، خیابان صفاییه، کوچه ممتاز، کوی ۷، پلاک ۳۲

مجتمع فرهنگی پژوهشی معاونت فرهنگی و اجتماعی

سازمان اوقاف و امور خیریه

تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۶۴۳۱-۰۲۵۱ شماره: ۰۲۵۱-۷۷۳۷۱۳۱

قیمت: ۲۵۰۰ تومان

۴۸	شعار سیدالشهداء <small>علیه السلام</small> در جنگ
۵۰	پیشتازی در شهادت
۵۰	پایمردی اصحاب
۵۲	ویژگی یاران سیدالشهداء <small>علیه السلام</small>
۵۳	برگزیدگان
۵۴	نخستین شهید
۵۵	یادآور نماز
۵۶	مباهله قاری قرآن
۵۷	وفای سرشار
۵۸	گریه دو برادر
۵۸	پدر و پسر
۵۹	سیاه روی سپید
۶۰	شهید نماز
۶۰	اسطوره شجاعت
۶۲	ظهر عاشورا و نبرد سخت
۶۷	آمادگی برای نماز و شهادت حبیب بن مظاهر
۷۰	اقامه نماز ظهر عاشورا
۷۳	سخنان آرام بخش

### فهرست مطالب

۹	سلام بر حسین <small>علیه السلام</small>
۱۱	پیش گفتار
۱۳	حدیث وصل
۱۵	آرایش نظامی
۱۸	سخنان زهیر
۲۱	سخنان بریر
۲۲	خیرخواهی سیدالشهداء <small>علیه السلام</small>
۲۴	سخنرانی امام حسین <small>علیه السلام</small> در تبیین حق خود
۳۲	روایت امام سجاد <small>علیه السلام</small> از نصایح سیدالشهداء <small>علیه السلام</small>
۳۵	سخنان سیدالشهداء <small>علیه السلام</small> در نکوهش کوفیان
۴۰	گفتگوی امام با عمر سعد
۴۳	آغاز نبرد با گستاخی عمر سعد
۴۴	سخنان سیدالشهداء با یارانش در آغاز نبرد
۴۵	نکته ها

سخنان نیروبخش سیدالشهداء	۷۵
لحظه وداع	۷۷
گریه بیجا!	۷۹
جان فشانی حز	۸۰
شهدای اهل بیت	۸۷
علی اکبر <small>علیه السلام</small>	۸۷
قاسم بن حسن	۹۳
خردسالترین سرباز	۹۷
در آغوش امام	۹۸
وداع با کودک	۹۹
نوزاد متولد شده	۱۰۰
طلب آب	۱۰۱
عباس بن علی <small>علیه السلام</small>	۱۰۳
عباس در کلام امامان <small>علیهم السلام</small>	۱۰۵
رشادت های ابا الفضل <small>علیه السلام</small>	۱۰۷
شهادت سیدالشهداء <small>علیه السلام</small>	۱۱۳
لباس عزت	۱۱۳
خداحافظی امام <small>علیه السلام</small> با زنان	۱۱۴

وصیت های امام <small>علیه السلام</small> و انتقال میراث امامت	۱۱۵
وصیت های اخلاقی سیدالشهداء <small>علیه السلام</small> پیش از شهادت	۱۱۷
حسرت فرشتگان	۱۱۸
آخرین اتمام حجت	۱۱۹
نبرد تن به تن	۱۲۰
امام <small>علیه السلام</small> در پی آب	۱۲۲
باران تیر	۱۲۳
اصابت تیری به پیشانی امام <small>علیه السلام</small>	۱۲۴
اصابت تیری به سینه امام <small>علیه السلام</small>	۱۲۴
اصابت تیری به گلوی امام <small>علیه السلام</small>	۱۲۶
اصابت تیری بر دهان امام <small>علیه السلام</small>	۱۲۷
آخرین تلاش زینب <small>علیه السلام</small>	۱۲۹
آخرین مدافع	۱۳۰
هجوم به خیمه ها	۱۳۳
آخرین لحظه ها	۱۳۵
روایت امام سجاد <small>علیه السلام</small> از آخرین لحظه سیدالشهداء <small>علیه السلام</small>	۱۳۸
اندوه آسمان	۱۳۹
آخرین نجوا	۱۴۱

## سلام بر حسین (ع)

نام و یاد معطر امام حسین (ع)، از کودکی تا بزرگسالی بر لب و جان ما ایرانیان مسلمان جاری است؛ و این فضای دلپذیر و نورانی، به ویژه در ماه محرم و صفر، رونقی دیگر می‌گیرد.

این امام عزیز، در میان شیعیان، مسلمانان و حتی سایر مردم، بیشتر با حادثه عاشورا شناخته شده است - حادثه ای که درخشان ترین بخش زندگی ایشان است - .

معاونت فرهنگی و اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه با بررسی کتاب های موجود پیرامون امام حسین (ع) کتابی چهارده جلدی با نام دانش نامه امام حسین (ع) که نتیجه تلاش ده ساله آیت الله ری شهری و جمعی از محققان موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث را انتخاب و بصورت چکیده در دوره ای هفت جلدی منتشر می نماید.

این اثر دستاورد جستجوی علمی در بیش از پانصد منبع تاریخی، حدیثی، فقهی، تفسیری و کلامی می باشد. در این کتاب، درباره همه دوران های حیات حضرت اباعبدالله الحسین (ع) تحقیق شده است.

از آنجا که مخاطبان این اثر ارزشمند، عموم مردم نیستند، بر آن شدیم تا امسال برای همه اعضای یک خانواده، اعم از زن و مرد؛ و کودک و جوان و بزرگسال را با پشتوانه آن کتاب تحقیقی، ولی به زبانی ساده و شیوا و قالبی هنرمندانه آماده و تقدیم شما کنیم. دستاورد کار، بسته ای فرهنگی است که پیش رویتان قرار دارد.

در پایان ضمن تشکر از همکاری موسسه علمی - فرهنگی دارالحدیث توفیقات محققان این موسسه را از خداوند سبحان مسئلت داریم.

امیدواریم به لطف خداوند مهربان، درس آموزی ها و عزاداری هایمان در مکتب سید و سالار آزادگان جهان، امام حسین (ع)، روز به روز خالصانه تر و عمیق تر گردد.

معاونت فرهنگی و اجتماعی  
سازمان اوقاف و امور خیریه

پژوهشگران گروه تاریخ و سیره پژوهشکده علوم و معارف حدیث،  
گزینش و چینش تازه‌ای از دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث  
و تاریخ را نگاشتیم تا در خوانندگان ارجمند، بیشتر مؤثر افتد.

### پیش‌گفتار

عاشورا، حقیقت بزرگی است که عبادت و عبودیت، حماسه و آگاهی، عاطفه و خردگرایی را در خود فراهم آورده است. حقیقت عاشورا را نمی‌توان در برهه‌ای از زمان، دهم محرم سال ۶۱، یا قطعه‌ای از زمین، کربلا، گنجانند.

عاشورا، الگویی است برای نجوا با معبود، حماسه‌آفرینی در برابر ستمکاران و عشق ورزیدن با مؤمنان. عاشورا تبلور خردگرایی اولیای الهی است که زینت ناپایدار دنیا را در برابر نعمت ماندگار آخرت، به هیچ انگاشتند تا سرمشقی باشند برای مؤمنان که در بحران‌ها با «ولی» بودن را بر همه دلفریبی‌های شیطان ترجیح دهند.

و اینک این نوشته، بازتابی از تابش پرفروغ عاشوراست.

آنچه در این نوشتار اهمیت دارد، استواری مطالب و روانی متن است. از این رو با اعتماد به پژوهش‌های گسترده آیه‌الله ری شهری و

آن‌ها خدا را می‌خواستند و حسین را هم برای خدا دوست داشتند. سحرگاه عاشورا، با نوای حسین در صحرای کرب و بلا آغاز شد؛ نوایی که آنان را برای پر کشیدن به سوی معبود آماده می‌کرد. سیدالشهداء از یارانش خواست که برخیزند و خود را برای نبرد آماده کنند. سپس، نماز صبح را با آنان خواند.

آنگاه امام در جمع یاران سخنرانی کرد و با وصف واقعیت‌های دنیا، آنان را برای شهادت آماده کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «بندگان خدا! از خدا، پروا کنید و از دنیا، بر حذر باشید که اگر دنیا برای کسی می‌مآند و کسی در آن می‌مآند، پیامبران، سزوارترین افراد به ماندن و سزامنندتر به خشنود شدن از قضای الهی و خشنودتر به آن بودند؛ اما خدای متعال، دنیا را برای آزمایش، و اهلش را برای نابودی آفریده است. نوبی آن، کهنه و نعمتش زایل و شادی‌اش تلخ می‌شود. سرای آن، فقط برای رسیدن، و خانه‌اش برای دل‌گندن است. توشه بگیرید که بهترین توشه، پرهیزگاری است، و پروا کنید، شاید که رستگار شوید».<sup>۱</sup>

۱. رک: تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۱۸، کفایة الطالب: ص ۴۲۹ و فیه «بشر بن طامحة». دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر بایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۱۶۵.

## حدیث وصل

سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی

خطاب آمد که واصل شو به الطاف خداوندی  
سحر روز جمعه، دهم محرم الحرام سال ۶۱ فرا می‌رسید.<sup>۱</sup> تاریکی صحرای نینوا بهانه‌ای برای مناجات با خدای دوست‌داشتنی بود. شب عاشورا وصف‌شدنی نیست، دیدنی است که ما هم از دیدن آن محرومیم. آنچه در وصف آن گفته‌اند، شبی سراسر نماز، قرآن، مناجات، دعا، شوخی و خنده و اشتیاق به لقاء پروردگار، گریه، و آمادگی‌های دفاعی بود؛ و برخی هم پاسی از شب را استراحت کردند. به‌هرحال فهمیدن این حالات باورنکردنی، برای کسانی ممکن است که افق دید اصحاب سیدالشهداء را دریافته‌اند. همه

۱. عاشورای سال ۶۱ هجری مطابق با بیستم مهرماه سال ۵۹ شمسی و دوازدهم اکتبر سال ۶۸۰ میلادی بوده است.

عُرْوَةُ بِنِ قَيْسٍ، و فرماندهی پیادگان را به مرد هزار چهره، یعنی شَبَثِ بْنِ رَبِيعِ سپرد. و پرچم سپاهش را به غلامش دُرَيد داد.

صبح عاشورا دو لشکر در برابر هم ایستادند. امام، لشکر پر شمار دشمن را دید و پیش از آنکه با دشمن سخنی بگوید، دست به سوی آسمان بلند کرد و با خدا چنین نجوا کرد:

اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ؛

خداوند! تو تکیه‌گاه من در هر سختی، و امید من در هر گرفتاری هستی.

سخن امام با خداوند، بازتاب روح توحیدی سیدالشهداء علیه السلام بود که برای یارانش، استواری و شکیبایی را به ارمغان می‌آورد. زین العابدین علیه السلام، مناجات پدر بزرگوارش در صبح عاشورا را چنین روایت فرمود: «خداوند! تو تکیه‌گاه من در هر سختی، و امید من در هر گرفتاری هستی. در هر رویدادی که برای من اتفاق می‌افتد، تو تکیه‌گاه و سازو برگ منی. بسی پریشانی‌ها که دل، در آن‌ها سست، و چاره اندک می‌شود و دوست، انسان را وا می‌گذارد و دشمن، شماتت می‌کند که من، از سرِ رغبت به تو، و نه دیگران، شکایتش را نزد تو آورده‌ام و تو در آن، برایم گشایش قرار داده‌ای و آن را برطرف

### آرایش نظامی

وفاداران سیدالشهداء اندک بودند. ۷۲ تن، در برابر انبوه چند هزار نفری دشمن به چشم نمی‌آمدند. اما از گزارش‌های عاشورا برمی‌آید که همگی اراده‌ای خدایی داشتند و انبوه دشمن، هرگز آنان را سست نکرد. امام علیه السلام نیز به گونه‌ای رفتار می‌کرد که عظمت یارانش را نشان می‌داد. امام پس از نماز صبح، آرایش نظامی لشکرش را سامان داد.

۳۲ سوار و ۴۰ پیاده با او بودند. زُهِیرِ بْنِ قَیْنٍ را فرمانده جناح راست، حبیب بن مظاهر را فرمانده جناح چپ، و علمدار سپاه را ابوالفضل العباس علیه السلام قرار داد.

دشمن نیز به صف‌آرایی پرداخت. عمر سعد - فرمانده نیروهای شیطان -، فرماندهی جناح راست را به عمرو بن حجاج، فرماندهی جناح چپ را به شمیر بن ذی الجوشن، فرماندهی سوارکاران را به



ساخته‌ای! تو، ولی هر نعمت و صاحب هر نیکی و نهایت هر مقصود هستی».

نجوای امام با خدا فقط همین دو مورد نیست، بلکه امام از هر موقعیتی برای دعا سود جست؛ مانند هنگام شهادت علی اصغر، علی اکبر، قاسم بن الحسن؛ و نیز آخرین کلام حضرت در این دنیا مناجات با خدا بود.<sup>۱</sup>

### سخنان زهیر

پس از سخنان امام علیه السلام، برخی از بزرگان لشکر سیدالشهداء علیه السلام، مانند زهیر و بریر با سخنان پندآموز خود، دشمن را نصیحت کردند و آنان را از سرانجام عذاب الهی بیم دادند و محرومیت از شفاعت را یادآور شدند؛ ولی بر دل مردگان دشمن سودی نبخشید. زهیر، آنان را مسلمانانی می‌دانست که تا پیش از درگیری با فرزند رسول خدا، می‌توانستند رستگار شوند و از این رو آنان را برادرانی هم‌کیش و هم‌مرام خود خطاب می‌کرد.

زهیر غرق در سلاح و سوار بر اسبش در برابر سپاه کوفه ایستاد و گفت: «هان ای کوفیان! از عذاب خدا بترسید، از عذاب خدا بترسید! بر مسلمان، واجب است که برادر مسلمانش را نصیحت کند و ما تا کنون، برادر و بریک دین و آیین بوده‌ایم. تا آنگاه که شمشیر، به میان ما و شما نیامده، شایسته خیرخواهی ما هستید،

۱. رک: الإرشاد: ج ۲ ص ۹۶؛ تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۳، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۱۷، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۸۸.

چون شمشیر به میان آید، این حق و حرمت، از میان می‌رود و ما دسته‌ای خواهیم بود و شما، دسته‌ای دیگر. خداوند، ما و شما را به فرزندان محمد ﷺ، آزموده است تا ببیند ما و شما، چه کار می‌کنیم. ما، شما را به یاری ایشان و وا نهادن این طاغوت، عبیدالله بن زیاد، فرا می‌خوانیم که شما از سلطنت آن دو (یزید و ابن زیاد)، جز بدی، بهره‌ای ندارید. چشمانتان را از حدقه، بیرون می‌آورند و دست و پاهایتان را قطع می‌کنند و شما را مثله می‌نمایند و بر شاخه‌های خرما، به دارتان کشند و انسان‌های نمونه و قاریانتان را می‌کشند، همچون حُجر بن عدی و یارانش، و هانی بن عروه و همانندان او).

کوفیان، او را دشنام دادند و عبیدالله بن زیاد را ستودند و برایش دعا کردند و گفتند: «به خدا سوگند، آرام نمی‌گیریم تا همراهت (حسین ﷺ) و هر که را با اوست، بکشیم؛ یا او و یارانش را دست بسته به سوی امیر عبیدالله ببریم!».

زهیر به آنان گفت: «بندگان خدا! فرزند فاطمه که رضوان خدا بر او باد، از پسر سمیه، به دوستی و یاری، شایسته‌تر است. اگر یاری‌شان نمی‌کنید، پناه بر خدا، از کشتن آنان! میان این مرد و یزید بن معاویه را خالی کنید که به جانم سوگند، یزید، به اطاعت شما بدون کشتن حسین ﷺ هم رضایت می‌دهد».

شمر بن ذی الجوشن، تیری به سوی او انداخت و گفت: «ساکت شو، خدا صدایت را خاموش کند! با پُرگویی‌ات، ما را خسته کردی ... خداوند، تو و همراهت را لختی دیگر می‌کشد».

زهیر گفت: «آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ به خدا سوگند، مرگ با حسین ﷺ، برایم دوست داشتنی‌تر از زندگی جاوید با شماست».

سپس، رو به لشکر نمود و صدایش را بلند کرد و گفت: «بندگان خدا! این احمق تندخو و همانندانش، شما را در دینتان فریب ندهند! به خدا سوگند، مردمی که خون فرزندان و اهل بیت محمد ﷺ را بریزند و کسانی را که آنان را یاری داده و از حریمش دفاع کرده‌اند، بکشند، به شفاعت او نمی‌رسند».

مردی، زهیر را ندا داد و به او گفت: «اباعبدالله به تو می‌گوید: "بازگرد!". به جانم سوگند، اگر مؤمن آل فرعون، قومش را نصیحت کرد و دعوت را به نهایت رساند، تو نیز اینان را نصیحت کردی و به نهایت رساندی، اگر نصیحت و ابلاغ، سودی داشته باشد».<sup>۱</sup>

۱. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۶، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۲، تاریخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۴، دانش نامه امام حسین ﷺ بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۸۹.

## سخنان بریر

تشنگی بر یاران سیدالشهداء علیهم السلام غلبه کرده بود. در این هنگام بریر بن خضیر دلاور مردی بود که پس از زهیر از امام علیه السلام اجازه خواست تا در برابر سپاه دشمن سخن گوید و امام به او رخصت داد. بریر برخاست و بسیار کوتاه سخن گفت: «ای مردم! خداوند عز و جل، محمد صلی الله علیه و آله را به حق، بشارت دهنده و بیم دهنده، دعوتگر به خدا با اجازه اش و چراغ فروزان [راهش] برانگیخت؛ و این، آب فرات است که خوکان و سگان صحرا در آن می‌روند؛ اما میان آن و فرزند این پیامبر، جدایی انداخته‌اند».

سخنان بریر استدلالی کامل و کوبنده داشت که بیانگر قدرناشناسی دشمن در رویارویی با فرزند پیامبر رحمت بود. بنابراین سخنانش را قطع کردند و گفتند: «ای بُریر! زیاد حرف زدی. بس است! به خدا سوگند، حسین تشنگی خواهد کشید، همان گونه که پیشینیان او، تشنگی کشیدند!».

حسین علیه السلام فرمود: «ای بُریر! بنشین».<sup>۱</sup>

۱. رک: الأملی، صدوق: ص ۲۲۲ ح ۲۳۹، روضة الواعظین: ص ۲۰۴، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۸، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۹۳.

## خیرخواهی سیدالشهداء علیهم السلام

سیدالشهداء علیه السلام، پس از سخنرانی زهیر و بریر، در برابر دشمن ایستاد و با سخنان منطقی خود با سپاهیان عمر سعد احتجاج کرد. امام در سخنرانی خویش یکایک فضایل خود را برشمرد و از سپاهیان دشمن بر همه فضایل خویش اعتراف گرفت؛ اما سخنان امام در دل‌های دنیازده اثر نکرد و لجوجانه پاسخ دادند: «ما همه این‌ها را می‌دانیم؛ اما تو را آسوده نمی‌گذاریم تا تشنه بمیری».

پس از سخنرانی زهیر و بریر، چندین گزارش از احتجاجات و سخنرانی سیدالشهداء علیه السلام در متون حدیثی و تاریخی شیعه و سنی گزارش شده است. با بررسی محتوایی سخنرانی‌ها می‌توان دست‌کم دو گونه سخنرانی را در صبح عاشورا شناسایی کرد: نخست سخنانی که امام با برشمردن فضایل خویش، از سپاه دشمن اعتراف می‌گیرد و دعوت کوفیان را به آنان گوشزد می‌کند که البته بر دل

دنیازده کوفیان اثر نمی‌کند؛ و گونه دیگر سخنانی است که امام با بیانی تند آنان را سرزنش می‌کند و عزت و سربلندی شهادت را بر خواری بیعت ترجیح می‌دهد.

سیدالشهداء در احتجاجات خود از آیات قرآن مدد جست و یکایک فضایل خویش را بیان کرد. هم‌اینک با فراهم آوردن گزارش‌های گوناگون سعی می‌کنیم فضای صبح عاشورا را از متون موجود ترسیم کنیم.<sup>۱</sup>

### سخنرانی امام حسین علیه السلام در تبیین حق خود

امام سجاد علیه السلام اسبی به نام «لاحق» داشت. هنگامی که دشمن به سیدالشهداء علیه السلام نزدیک شد، امام سوار لاحق شد و با صدایی بلند چنین ندا داد که به گوش همه مردم رسید: «ای مردم! سخنم را بشنوید و عجله نکنید تا بر پایه حقی که بر من دارید، اندر زتان دهم و دلیل آمدنم را بگویم. اگر پذیرفتید و سخنم را تصدیق کردید و با من انصاف ورزیدید، سعادت‌مند می‌شوید و راهی بر من ندارید، و اگر دلیل و عذر را نپذیرفتید و انصاف نورزیدید، «فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُون»<sup>۱</sup>: ساز و برگ خویش و شریکانتان (بتان) را گرد آورید و هیچ چیز از کاری که

۱. یونس: ۷۱.

۱. رک: الأمالی، صدوق: ص ۲۲۲ ح ۲۳۹، الملهوف: ص ۱۴۵ ۱۵۸، روضة الواعظین: ص ۲۰۵، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۹۵.

می‌کنید، بر شما پوشیده نباشد. به دشمنی من، گام پیش نهد و به من، مهلت ندهید. **«إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهِ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ»**؛ ولی من، خداست که این کتاب را نازل کرده است؛ و او، سرپرست صالحان است».

خواهران و دختران امام، این سخن را شنیدند، صیحه زدند و گریستند و گریه‌شان، بالا گرفت. حسین علیه السلام، برادرش عباس علیه السلام و پسرش علی علیه السلام را به سوی آنان فرستاد و به آن دو فرمود: «آنها را ساکت کنید که به جانم سوگند، بس گریه‌ها خواهند داشت!...».

زنان، ساکت شدند. امام علیه السلام، خداوند را مدح و ثنا گفت و فرمود:

«ستایش، خدایی را که دنیا را آفرید و آن را سرای فنا و نیستی قرار داد؛ دنیایی که اهلش را از حالی به حالی دیگر درمی‌آورد. فریفته، کسی است که فریب آن را بخورد و بدبخت، کسی است که شیفته آن است. این دنیا، شما را نفریبید که آن، امید هر که را به آن تکیه کند، ناامید می‌کند و طمع هر که را به آن طمع ورزد، ناکام

می‌گذارد. شما را می‌بینم که بر کاری گرد آمده‌اید که خشم خدا را برایتان می‌آورد و او را از شما، روی‌گردان می‌کند و موجب نزول عذابش بر شما و دوری رحمتش از شما می‌شود.

پروردگار ما، بهترین پروردگار است و شما، بدترین بندگانید. به اطاعت، اقرار کرده و به محمد پیامبر، ایمان آورده‌اید و آنگاه، بر ذریه او تاخته‌اید و آهنگ کشتن او را دارید. شیطان، بر شما چیره شده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است. نابودی بر شما باد و بر آنچه می‌خواهید! ما از آن خداییم و به سوی همو، باز می‌گردیم. اینان، گروهی هستند که پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اند. دور باد این قوم ستمکار [از رحمت خدا]!».

عمر سعد گفت: «وای بر شما! با او حرف بزنید که او فرزند پدرش است. به خدا سوگند، اگر همه روز را هم این چنین بایستد، از سخن، باز نمی‌ایستد و در نمی‌ماند! با او حرف بزنید». شمر بن ذی الجوشن به سوی او آمد و گفت: «ای حسین! چه می‌گویی؟ به ما بفهمان تا بفهمیم!».

حسین علیه السلام فرمود: «به شما می‌گویم: از خدایتان، پروا کنید و مرا نکشید که کشتن و هتک حرمت من، بر شما روا نیست. من، فرزند دختر پیامبرتان هستم و مادر بزرگم، خدیجه، همسر پیامبر شماست.

آیا این روایت پُر تکرار، به شما نرسیده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، درباره من و برادرم فرمود: «این دو، سرور جوانان بهشت اند»؟  
اگر مرا در آنچه می‌گویم، تصدیق می‌کنید که به خدا سوگند، حقیقت است، از همان زمانی که دانسته‌ام خداوند از دروغ‌گویان نفرت دارد، دروغی نگفته‌ام؛ و اگر مرا تکذیب می‌کنید، میان شما صحابیانی مانند جابر بن عبدالله، سهل بن سعد، زید بن ارقم و انس بن مالک هستند. درباره این سخن، از ایشان پرسید که به شما خواهند گفت که آن را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند. اگر در کار من تردید دارید، در اینکه فرزند دختر پیامبرتان هستم نیز تردید دارید؟! به خدا سوگند، میان مشرق و مغرب عالم، فرزند دختر پیامبری جز من نیست.

وای بر شما! آیا خونی را از شما ریخته‌ام، یا مالی را از شما برده‌ام، یا زخمی به شما رسانده‌ام که در پی [خون] من هستید؟!  
آنان، خاموش شدند و پاسخی به او ندادند. آنگاه امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، دست تسلیم و خواری به آنان نمی‌دهم و همچون بندگان [ذلیل]، نمی‌گیریم. بندگان خدا! «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون»<sup>۱</sup>: به پروردگار خود و شما پناه می‌برم از آنکه مرا

۱. الدخان: ۲۰.

برانید. «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ»<sup>۱</sup>: به پروردگار خود و شما، از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می‌برم».

شمر بن ذی الجوشن به او گفت: «ای حسین بن علی! اگر بفهمم که چه می‌گویی، آنگاه، خدا را [تنها] با زبان، عبادت کرده‌ام!».  
حسین علیه السلام، سکوت کرد. حبیب بن مظاهر، به شمر گفت: «ای دشمن خدا و دشمن پیامبر خدا! من گمان می‌کنم که تو، خدا را با هفتاد زبان، عبادت می‌کنی. من گواهی می‌دهم که تو نمی‌دانی که او چه می‌گوید. بی‌گمان، خداوند تبارک و تعالی بر دل تو، مهر زده است».

حسین علیه السلام به حبیب فرمود: «ای برادر اسدی! بس است؛ چرا که حکم خداوند، نوشته شده و جوهرش، خشک شده [و این کار قطعی شده] است و خداوند، کارش را به آخر می‌رساند. به خدا سوگند، من به [دیدار] جدّم، پدرم، مادرم، برادرم و اجدادم، از یعقوب به [دیدن] یوسف و برادرش، بیشتر اشتیاق دارم. من قتلگاهی دارم که آن را دیدار خواهم کرد».

۱. الدخان: ۲۰.

جماعت، شنیدند و هیچ نگفتند. حسین علیه السلام، ندا برآورد: «ای شَبَبْت بن ربیع، ای حَجَّار بن ابجر، ای قیس بن اشعث، ای یزید بن حارث! آیا به من ننوشتید که: "میوه‌ها رسیده و همه جا سبز شده و جویبارها پُر و لبریز شده‌اند. بیا که بر لشکری مجهز و آراسته، در می‌آیی؟"!».

آنان گفتند: «نه. ما چنین نکرده‌ایم!».

حسین علیه السلام فرمود: «سبحان الله! به خدا سوگند که چنین کرده‌اید».

سپس فرمود: «ای مردم! اگر [آمدن] مرا خوش ندارید، مرا وا گذارید تا از شما روی بگردانم و به سرزمین امنی بروم».

قیس بن اشعث به حسین علیه السلام گفت: آیا حکم پسرعموهایت را نمی‌پذیری که آنان، جز آنچه دوست داری، رأیی ندارند و چیز ناخوشی از آنان به تو نمی‌رسد؟».

حسین علیه السلام فرمود: «تو برادرِ برادرت هستی! آیا می‌خواهی که بنی‌هاشم، بیشتر از خون مسلم بن عقیل را از تو بخواهند؟ نه. به خدا سوگند، به دست خود و ذلیلانه، خود را به آنان نخواهم سپرد و

۱. اشاره امام علیه السلام به محمد بن اشعث، برادر قیس است که در به شهادت رساندن مسلم بن عقیل شرکت داشت.

همچون بندگان بی‌اختیار، قرار نمی‌گیرم. بندگان خدا! «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُون»<sup>۱</sup>: به پروردگار خود و شما پناه می‌برم از آن که مرا برانید. «إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ»<sup>۲</sup>: به پروردگار خود و شما، از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می‌برم».

امام رو به عمر سعد کرد و فرمود: «ای عمر! از [پس] آنچه اکنون می‌بینی، تو را روزی بد خواهد بود».

سپس با خداوند چنین نجوا کرد: «اللَّهُمَّ إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ غَرَوْنِي وَخَدَعُونِي، وَصَنَعُوا بِأَخِي مَا صَنَعُوا، اللَّهُمَّ شَتَّتْ عَلَيْهِمْ أَمْرَهُمْ، وَأَحْصَيْهِمْ عَدَدًا»: خدایا! عراقیان، مرا فریب دادند و نیزنگ زدند و با برادرم آن کردند که کردند. خدایا! کارشان را از هم بگسل و هیچ‌یک از آنان را رها مکن».

آنگاه سیدالشهداء علیه السلام، مرکبش را نشاند و به عقبه بن سَمْعَانَ فرمان داد تا آن را ببندد. دشمنان هم، آهنگِ جنگ با او کردند.

شمر فریاد زد: «اکنون، وارد دوزخ می‌شوی!».

۱. اللدخان: ۲۰.

۲. غافر: ۲۷.

حسین علیه السلام فرمود: «الله اکبر! جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، به من خبر داد و فرمود: "گویی سگی را می بینم که به خون خاندانم، زبان می زند". جز این گمان ندارم که آن سگ، تو هستی».<sup>۱</sup>

### روایت امام سجاد علیه السلام از نصایح سیدالشهداء علیه السلام

حسین علیه السلام، با تکیه بر شمشیرش برخاست و با صدایی بلند، ندا داد و گفت: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مرا می شناسید؟». گفتند: «آری. تو فرزند پیامبر خدا و نوۀ او هستی». فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا جدّ من، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست؟!». گفتند: «چرا. به یقین هست». فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا مادر من، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله نیست؟». گفتند: «چرا. به یقین هست». فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم، آیا پدر من، علی بن ابی طالب علیه السلام نیست؟!». گفتند: «چرا. به یقین هست».

۱. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۴، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۶۸؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۹۷، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۹۹-۱۰۵.



فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا مادر بزرگم، خدیجه، دختر خُوَیله، نخستین زن مسلمان این اَمّت نیست؟!».

گفتند: «آری. به یقین هست».

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا سیدالشهدا، حمزه، عموی پدرم نیست؟!».

گفتند: «چرا. به یقین هست».

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا جعفر پروازکننده [با دو بال] در بهشت، عموی من نیست؟!».

گفتند: «چرا. به یقین هست».

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا این شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست که بر خود آویخته‌ام؟!».

گفتند: «چرا. به یقین هست».

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا این، عمامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست که من پوشیده‌ام؟!».

گفتند: «چرا. به یقین هست».

فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا علی علیه السلام، نخستین آنان (مسلمانان) در اسلام آوردن و داناترین و بُردبارترین آن‌ها، و ولی هر مرد و زن مسلمان نیست؟!».

گفتند: «چرا. به یقین هست».

فرمود: «پس به سبب چه چیزی، خونم را حلال می‌شمردید، درحالی‌که پدرم، فردای قیامت، کسانی را از حوض [کوثر] می‌راند، همان‌گونه که شتر تشنه را از آب می‌رانند و پرچم ستایش، روز قیامت، در دستان جَدَم است؟!».

گفتند: «ما همه این‌ها را می‌دانیم؛ اما تو را آسوده نمی‌گذاریم تا تشنه بمیری».

حسین علیه السلام که در آن وقت، ۵۷ ساله بود، محاسنش را در دست گرفت و آنگاه فرمود: «خشم خدا، بر یهود بالا گرفت، هنگامی که گفتند: عَزَبِر، فرزند خداست. خشم خدا، بر مسیحیان بالا گرفت، هنگامی که گفتند: مسیح، فرزند خداست. خشم خدا، بر مجوس بالا گرفت، هنگامی که آتش را به جای خدا پرستیدند. خشم خدا، بر قومی که پیامبرشان را کشتند، بالا گرفت. نیز خشم خدا، بر این دسته که اراده کشتن فرزند پیامبرشان را دارند، بالا گرفته است».<sup>۱</sup>

۱. رک: *الأمالی*، صدوق: ص ۲۲۲ ح ۲۳۹، *دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث*: ج ۶ ص ۹۵.

آنگاه که لشکر، حسین علیه السلام را احاطه کردند، بر اسبش سوار شد و از آنان خواست که ساکت شوند. آنان، ساکت شدند. آنگاه، پس از حمد و ثنای الهی و یاد خدا، آن‌گونه که شایسته او بود، و درود فرستادن بر محمد و فرشتگان و پیامبران و فرستادگان، با گفتاری رسا، چنین فرمود: «مرگ و اندوهتان باد، ای جماعت! حیران و سرگردان، ما را به فریادرسی خواندید و ما، به سرعت به فریادتان رسیدیم؛ [اما] شما، شمشیری را که در دستان ما بود، به روی خود ما بر کشیدید و آتشی را که بر دشمن مشترک ما و شما افروخته بودیم، بر ضد خود ما افروختید و همدست دشمنانتان، علیه دوستانتان شدید، بی آنکه عدالت را میان شما بگسترانند و امیدی به آن‌ها داشته باشید، و بدون آنکه کاری از ما سر زده باشد و یا اندیشه ناصوابی داشته باشیم.

ای وای بر شما! ما را خوش نداشتید و وا نهادید، درحالی که شمشیرها هنوز در نیام و ابتدای کار است، و رأی [به جنگ]، هنوز پابرجا نگشته؛ اما شما همچون ملّخان، به سوی آن شتافته‌اید و همچون پرواز [پشه‌ها به سوی زرداب و چرک زخم]، همدیگر را به آن فرا خوانده‌اید، به جهت حرص ورزیدن [بر دنیا] و ذلیل شدن در

### سخنان سیدالشهداء علیه السلام در نکوهش کوفیان

گونه دیگری از سخنان امام علیه السلام، نکوهش تند لشکریان کوفه است. در برخی متون گزارش شده است که سپاه دشمن، امام علیه السلام را احاطه کرد و جز بیعت کردن با یزید، راه دیگری برای امام باقی نگذاشت. حتی بازگشت از کربلا را هم از سیدالشهداء علیه السلام نپذیرفت. جمله معروف «هیهات منا الذله» در همین زمان صادر شد. امام در همین سخنان تند خود از آیات قرآن بهره گرفت و زیباتر آنکه بازهم برای دشمنانش خیرخواهی کرد و سرانجام زندگی دنیایی آنان را فرا رویشان ترسیم کرد. تاریخ دمشق، مقتل الحسین خوارزمی و الملهوف، این قسمت از سخنان امام علیه السلام را بازگو کرده‌اند. اکنون این بخش از سخنان امام را می‌خوانیم:

برابر طغیانگران امت و دسته‌های به بیراهه رفته آن، کنارافکنان قرآن و دار و دسته گنهکاران و بقایای شیطان و تحریفگران سخنان و خاموش‌کنندگان سنت‌های [ی جاویدان]! و ملحق‌کننده زنازادگان به پدران نامشروعشان و مایه تأسف مؤمنان و فکاهی مسخره‌گران. **«الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ»**<sup>۱</sup>: آنان که قرآن را پشت سر انداختند. **«لَيْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ»**<sup>۲</sup>: چه بد است آنچه از پیش [برای آخرت] فرستاده‌اند که خداوند، از آنان ناخشنود است و در عذاب جاویدان، خواهند ماند.

آیا اینان را یاری می‌دهید و ما را وامی‌نهیید؟! آری. به خدا سوگند، خیانت، میان شما معروف است. ریشه‌هایتان، به آن درآمیخته و شاخه‌هایتان، بر آن پیچیده است. شما، پلیدترین میوه درخت برای مردم و لقمه [ی آماده] غاصب گشته‌اید. بدانید لعنت خدا بر پیمان‌شکنانی است که سوگندهای خود را، با وجود تأکید فراوان می‌شکنند، درحالی‌که خدا را ضامن آن قرار داده بودند.

۱. الحِجْر: ۹۱.

۲. المائدة: ۸۰.

أَلَا وَإِنَّ الدَّعَى ابْنَ الدَّعَى قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ، بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ، وَهِيَهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ.

بدانید این بی‌نسب فرزند بی‌نسب<sup>۱</sup>، مرا میان دو چیز قرار داده است: شمشیر و خواری. خواری، از ما دور است. و خداوند، آن را برای ما نمی‌پذیرد، و نیز پیامبرش و مؤمنان، و دامن‌هایی پاک و پاکیزه، و جان‌هایی غیرتمند و خوددار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه، مقدم نمی‌دارند. بدانید که من با این خانواده و با وجود کمی نفرت و نبود یاور، به سوی جنگ می‌روم»....

سپس فرمود: «بدانید که به خدا سوگند، پس از آن، جز به مقدار سوار شدن بر اسبی درنگ نمی‌کنید تا آنکه شما را به سان سنگ آسیا بچرخاند و چون محور آسیا بی‌قرار سازد! عهدی است که پدرم از جدّم برای من نقل کرده است: **«فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرَكُمْ عَلَيْكُمْ عَمَةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ»**: شما با شریکانی که قائلید، کارتان را هماهنگ و عزمتان را جزم کنید، و بی‌آنکه پرده‌پوشی

۱. منظور، عبیدالله بن زیاد است که معاویه، برخلاف شریعت اسلام، پدر او (زیاد) را که پدرش معلوم نبود، برادر خود و فرزند ابوسفیان خواند.

کنید، کار مرا یکسره کنید و به من مهلت ندهید.<sup>۱</sup> «إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»<sup>۲</sup>: من بر خداوند، پروردگار من و شما، توکل کرده‌ام. هیچ جنبنده‌ای نیست، مگر آن که زمام اختیارش به دست اوست. بی‌گمان، پروردگار من، بر راهی راست است.

خدایا! باران آسمان را از ایشان بازدار و سال‌های [قحطی] مانند سال‌های یوسف علیه السلام را برای آنان پیش‌آور و غلام تعیف را بر آنان، مسلط ساز، تا جرعه‌های مرگ را بر آنان بچشانند، که آنان، مرا تکذیب کردند و او نهادند. تویی پروردگار ما «عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبَأُ وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»<sup>۳</sup>: و تنها بر تو توکل می‌کنیم و به سوی تو باز می‌آییم، و بازگشت آخرین به سوی توست.<sup>۴</sup>

### گفتگوی امام با عمر سعد

سیدالشهداء علیه السلام بر ارشاد و هدایت دشمن اصرار داشت و به سخنرانی عمومی بسنده نکرد، بلکه عمر سعد را فراخواند تا با او سخن بگوید. امام علیه السلام فرمود: «عمر سعد کجاست؟ او را برایم فرا بخوانید.»

عمر را فرا خواندند؛ ولی دوست نداشت که به دیدار حسین علیه السلام بیاید. حسین علیه السلام به عمر فرمود: «تو مرا می‌کشی و می‌پنداری که بی‌نسب فرزندی بی‌نسب، حکومت سرزمین‌های ری و گرگان را به تو خواهد داد؟! به خدا سوگند که هرگز به کام خود، نخواهی رسید و این، حتمی و تمام شده است! هرچه می‌خواهی بکن، که تو پس از من، نه در دنیا شادمان خواهی بود، نه در آخرت. گویی می‌بینم که

۱. یونس: ۷۱.

۲. هود: ۵۶.

۳. ممتحنه: ۴.

۴. رک: تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۱۸، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۵۸۷؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۱۰۹-۱۱۹.

سرت را بر نی، در کوفه نصب کرده‌اند و کودکان، آن را هدف سنگ‌پرانی خود نموده‌اند».

عمر سعد، از سخن حسین علیه السلام خشمناک شد. از ایشان، روی گرداند و یارانش را ندا داد که: «منتظر چه هستید؟ همگی حمله کنید که یک لقمه است!».

در برخی متون گزارش شده است که عمر سعد از امام علیه السلام پرسید: «چرا به حکم امیر عبیدالله بن زیاد، گردن نمی‌نهی؟» امام علیه السلام به او فرمود: «ای بدبخت! تو پس از من، جز اندکی از گندم عراق، نخواهی خورد. پس به فکر آنچه برای خود برگزیده‌ای، باش».

فضای گفتگوی امام علیه السلام با دشمن آرام نبود و پیمان‌شکنان کوفه نمی‌خواستند سخنان امام ادامه یابد. در منابع تاریخی تصریح شده است که امام علیه السلام یکی پس از دیگری، با دسته‌ها و حتی افراد دشمن، گفتگو کرد؛ ولی آنان می‌گفتند: «ما نمی‌فهمیم چه می‌گویی! از این رو پیش از شروع رسمی جنگ به سوی امام تیراندازی کردند تا امام علیه السلام را از ارشاد و هدایت منصرف کنند. سیدالشهداء علیه السلام پس از سخنان خود با لشکر این زیاد در حال بازگشت به سوی یارانش بود که شخصی از قبیله بنی تمیم به نام عمر طهوی، تیری به سوی امام

انداخت. تیر، میان دو شانه حضرت به ردای ایشان آویخته شد و امام علیه السلام به صف یاران اندکش بازگشت.<sup>۱</sup>

۱. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۲، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۸؛ إثبات الوصیة: ص ۱۷۷، تاریخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۴، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۱۲۴.

## آغاز نبرد با گستاخی عمر سعد

آغازگر جنگ، عمر سعد بود. عمر، لشکر را حرکت داد و غلامش دُرید را صدا زد و گفت: «ای دُرید! پرچمت را جلو ببر». سپس عمر سعد حرکت کرد تا روبه روی امام علیه السلام روی اسبش ایستاد. تیری بیرون کشید و بر چله کمان گذاشت و گفت: «ای مردم! نزد امیر عبیدالله بن زیاد، گواهی دهید که من، نخستین تیرانداز بودم». تیر، پیش روی حسین علیه السلام افتاد و امام علیه السلام، خود را از آن دور کرد و به عقب، بازگشت.

پس از تیراندازی عمر سعد، سپاهیان ابن زیاد به یکباره و دسته جمعی، تیر انداختند؛ باران تیر بر یاران سیدالشهداء علیه السلام بارید.<sup>۱</sup>

---

۱. رک: الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۱، مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۸؛ الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۲ نحوه.

## سخنان سیدالشهداء با یارانش در آغاز نبرد

امام علیه السلام یارانش را برای جهاد آماده کرد. درباره نخستین سخنان امام در آغاز نبرد با دشمنان دین، سه جمله کوتاه و اثرگذار گزارش شده است:

۱. حسین علیه السلام به یارانش روی آورد و گفت: «اینان، جز مرا نمی خواهند و شما، آنچه را به عهده داشتید، به انجام رساندید. آزادید که بروید».

آنان گفتند: «به خدا سوگند که نمی رویم ای فرزند پیامبر خدا، تا جانمان را سپر جان تو کنیم». جزایشان، نیکی باد!  
۲. «خدایتان رحمت کند! به سوی مرگی که چاره ای ندارد، برخیزید که این تیرها، پیک های این قوم به سوی شماست».

۳. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «حسین علیه السلام، نماز صبح را با یارانش خواند و سپس به آنان، رو کرد و فرمود: «خداوند اجازه داده که شما کشته شوید. تقوا پیشه کنید و شکیبا باشید؛ و در جمله دیگری فرمود: «شکیبا باشید و جهاد کنید»».

#### نکته‌ها

نکته ۱. تمام کلمات امام در یک جهت و هدف است و با هر جمله، یاران باوفایش را برای جهاد ترغیب فرمود. نخست، اختیار ماندن یا رفتن را پیش رویشان نهاد و آنگاه که وفای یارانش را دید، حقیقت مرگ را گریزناپذیر معرفی فرمود و با جمله زیبای «خداوند، اجازه داده که شما کشته شوید.» توحید افعالی را برای دل‌بستگان کویش به ارمغان نهاد؛ زیرا بی‌تردید، کشته شدن امام علیه السلام و یارانش، سرآمد محرمات تشریحی الهی است و هرگز خداوند اذن تشریحی به دشمنان نداده است تا خون عزیزترین انسان‌ها را بر زمین بریزند؛ بلکه مقصود اجازه تکوینی الهی است و مقصود اذن تکوینی، این است که تحقق هر پدیده در جهان، منوط به اجازه تکوینی آفریدگار جهان است. توضیح مطلب، اینکه در نظام آفرینش، هر پدیده، علت خاصی دارد که فقط از مجرای آن، قابل تحقق است؛ اما تأثیر

اسباب در مُسَبِّبات، منوط به اذن الهی است؛ یعنی برای نمونه، تا خدا نخواهد، آتش نمی‌سوزاند، چنان‌که آتش نمود، ابراهیم علیه السلام را نسوزاند و این، معنای «توحید افعالی» است. بنابراین، سخن امام حسین علیه السلام درباره اذن خداوند متعال در کشته شدن او و یارانش، اشاره به این آیه شریف است که ﴿وَمَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> هیچ ناگواری‌ای به شما نمی‌رسد، مگر به فرمان خدا. مقصود از آن نیز اذن تکوینی الهی در حادثه خونین کربلاست. بدین‌سان، امام علیه السلام با این سخن، می‌خواهد به یاران خود بگوید که تقدیر حکیمانه خداوند، این است که ما همگی، امروز، در راه انجام وظیفه، شهید شویم. از این‌رو باید در برابر این مصیبت، شکیبایی پیشه سازیم و تسلیم تقدیر الهی و راضی به قضای او باشیم.

نکته ۲. بر اساس برخی گزارش‌ها، پس از سخنان امام و تیراندازی دشمن، پنجاه تن از یاران امام علیه السلام شهید شدند و نام آنان نیز گزارش شده است، ولی دقت در متون نشان می‌دهد که چنین برداشتی درست نیست و به نظر می‌رسد در این تیراندازی که بیشتر در راستای تضعیف روحیه یاران سیدالشهداء علیه السلام انجام شد،

۱. تغابن: ۱۱.

هیچ یک از یاران امام علیه السلام به شهادت نرسیدند. اصحاب سیدالشهدا علیه السلام پس از این واقعه، یکایک به میدان می‌رفتند و شجاعانه در برابر دشمن مقاومت می‌کردند و پیروز می‌شدند و همین ایستادگی، دشمن سست عنصر را وادار کرد که از نبرد تن‌به‌تن سر باز زند و ناجوانمردانه به حمله جمعی روی آورد.<sup>۱</sup>

### شعار سیدالشهدا علیه السلام در جنگ

شعار جنگ، رویکرد رزمی لشکر را نشان می‌دهد. در نبردهای صدر اسلام هم هر دو گروه شعاری برای خود انتخاب می‌کردند و با تکرار آن، روحیه هماوردی را در نیروهایشان برمی‌انگیختند. روز عاشورا، امام حسین علیه السلام شعار محوری شیعیان، یعنی نام پیامبر خدا را به عنوان شعار یارانش انتخاب کرد. این انتخاب نشان می‌داد آنان که در لشکر یزید قرار دارند، با اسلام نبرد می‌کنند، اگرچه خود را مسلمان می‌نامند. شاید از همین روست که مهم‌ترین دعای ما نیز صلوات بر پیامبر و خاندان بزرگوارش است. امام صادق علیه السلام درباره شعار روز عاشورا فرمود:

شعار ما: «یا محمّد! یا محمّد!» است، شعارمان در جنگ بدن: «یا نصر الله اقترب اقترب: ای یاری خدا، نزدیک شو، نزدیک شو!» و

۱. رک: تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۴، الملهوف: ص ۱۵۸، کامل الزیارات: ص ۱۵۲ ح ۱۸۷ و ۱۸۵، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۱۳۲-۱۳۸.



شعار مسلمانان در جنگ اُحد: «یا نصر الله اقترِب: ای یاری خدا، نزدیک شو!» بود... و شعار حسین علیه السلام: «یا محمد» بود. شعار ما نیز «یا محمد» است.<sup>۱</sup>

### پیشتازی در شهادت

لحظه‌های جنگ آغاز شده بود. یاران حسین علیه السلام، فراوانی دشمن را دیدند و دانستند که نمی‌توانند دشمن را از دست یافتن به امام علیه السلام باز دارند. در این هنگام، برای کشته شدن پیش روی حضرت شتاب ورزیدند و با هم مسابقه دادند. در اشعار عربی، با تشبیهی زیبا آنان را مانند کسانی دانسته‌اند که قلب‌ها را روی زره‌ها نهاده و برای رفتن جان از بدن، شتاب می‌کنند.

### پایمردی اصحاب

یاران اندک امام که دست از جان شسته بودند، آنچنان در نبرد قویدل بودند که دشمن را به ستوه آوردند به گونه‌ای که اندک‌اندک دشمن از نبرد تن‌به‌تن سر باز زد و تصمیم به یورش ناجوانمردانه گرفت. کهن‌ترین کتاب‌های تاریخی سنیان، پایمردی یاران سیدالشهداء را چنین گزارش کردند:

۱. رک: الکافی: ج ۵ ص ۴۷ ح ۱، بحار الأنوار: ج ۱۹ ص ۱۶۳ ح ۱، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۱۴۱.

روز عاشورا، نبرد تن به تن میان دو دسته، فراوان شد و پیروزی، با یاران حسین علیه السلام بود؛ زیرا قوی تر بودند و دست از جان شُسته بودند و هیچ نگره دارنده‌ای جز شمشیرهایشان نداشتند. کشته‌های لشکر عمر سعد در جنگ تن به تن بسیار شد. در این هنگام عمرو بن حجاج - از فرماندهان لشکر عمر سعد - فریاد زد: «ای احمق‌ها! آیا می‌دانید با چه کسانی می‌جنگید؟ تک‌سواران این دیار، قومی دست از جان شُسته‌اند. هیچ‌یک از شما به هم‌وردی آنان، نرود که آنان اندک‌اند و نمی‌پایند. به خدا سوگند، اگر تنها سنگ به آنان بزنید، آن‌ها را از پای درمی‌آورید».

عمر سعد گفت: «درست گفתי. نظر درست، نظر توست».

آن گاه به لشکریانش حکم کرد که هیچ‌کدامشان با هیچ‌یک از آن‌ها، نبرد تن به تن نکنند.<sup>۱</sup>

### ویژگی یاران سیدالشهداء علیه السلام

ابن ابی‌الحدید، شارح سنن نهج البلاغه گزارشی را نقل کرده است که به خوبی صفات برجسته یاران امام علیه السلام در روز عاشورا را نشان می‌دهد. وی نوشته است:

به مردی که روز واقعه کربلا، همراه عمر سعد، حضور داشته است، گفته شد: «وای بر تو! آیا فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کُشتید؟»

گفت: «چاره‌ای نبود! اگر تو نیز آن جایی بودی که ما بودیم، همین کار ما را می‌کردی. گروهی بر ما تاختند که دستانشان، در قبضه شمشیرهایشان بود، به سان شیرهای دَرَنده؛ سواران را از چپ و راست، در هم می‌شکستند و خود را در دلِ مرگ می‌انداختند؛ امان را نمی‌پذیرفتند و به مال، رغبتی نداشتند و هیچ چیز، مانع آنان از ورود به دریا‌های مرگ یا تسلط بر تخت فرمان‌روایی نبود. اگر ما لحظه‌ای دست نگاه می‌داشتیم، همه لشکر را از دم تیغ می‌گذراندند. پس ما چه می‌توانستیم بکنیم، ای بی‌مادرا!»<sup>۱</sup>

۱. رک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید: ج ۳ ص ۲۶۳، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۱۴۵.

۱. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۲، البدایه والنهایه: ج ۸ ص ۱۸۲، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۱۴۳.

### نخستین شهید

سبقت، همواره نماد زیبایی است و در کربلا یکی از عابدان شجاع و کهن سال به نام مسلم بن عوسجه، پیشتر از دفاع از سیدالشهداء علیه السلام شد و به شهادت رسید. لشکر عمر سعد از کناره فرات به امام علیه السلام حمله بردند و لشکر امام علیه السلام، لحظاتی به هم ریخت و مسلم بن عوسجه اسدی، نخستین یار حسین علیه السلام بود که بر زمین افتاد. در حالی که نیمه جانی داشت، امام به او فرمود: «ای مسلم بن عوسجه! خدایت رحمت کند!» **«فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا»**: برخی از آنان، پیمان خویش را به انجام رساند [و به شهادت رسیدند]؛ و برخی، چشم به راه [شهادت] نشستند و هرگز تغییر و تبدیلی [در پیمان خود] نداده‌اند.

حبیب بن مظاهر، به او نزدیک شد و گفت: «ای مُسلم! مرگت بر من گران است؛ اما تو را به بهشت، بشارت باد!».

مسلم، با صدای ضعیفی به او گفت: «خداوند، به تو بشارت خیر دهد!»

حبیب به او گفت: «اگر نبود که می‌دانم تا ساعتی دیگر، خود به تو می‌پیوندم، دوست داشتم که به هرچه برایت اهمیت داشت،

### برگزیدگان

عاشورا صحنه زیبای دلدادگی برگزیدگان خداست که دنیا و دلفریبی‌های آن را نادیده گرفتند و برای رسیدن به خشنودی خدا، تنها و تنها حمایت از سیدالشهداء علیه السلام را سرلوحه خود قرار دادند. از این رو هریک از یاران امام علیه السلام، تصاویر فراموش ناشدنی در خداشناسی و عبادت معبود، امام‌شناسی، یاری مظلوم، ایثار و... آفریدند. از سویی فداییان امام فقط از یک گروه نبودند: نزدیک‌ترین خویشاوندان مانند برادران و عموزادگان سیدالشهداء تا غلام سیاه ابوذر، پدر و پسر، دو برادر و...

لحظه دیدار هریک از یاران و خویشاوندان امام علیه السلام در کتاب‌های مقتل آمده است و در اینجا فقط به برجستگی برخی اصحاب امام علیه السلام اشاره می‌کنیم.

وصیت می‌کردی تا به خاطر خویشاوندی و هم‌کیشی، آن‌ها را برایت به انجام می‌رساندم».

مسلم گفت: «من، به تو - خدا رحمت کند - سفارش این را می‌کنم (و با دستش به حسین علیه السلام اشاره کرد) که جانت را در دفاع از او بگذاری».

حبیب گفت: «به خدای کعبه سوگند، چنین می‌کنم!».

### یادآور نماز

ابوئمامه، از جنگاوران عرب و از بزرگان شیعه بود. وی از یاران امیرمؤمنان علیه السلام و امام مجتبی علیه السلام و ساکن کوفه بوده است. او در حمایت از مسلم بن عقیل تا آخر ایستاد و پس از شهادت مسلم، خود را برای یاری امام علیه السلام به کربلا رساند. از کارهای برجسته و درخشان این مرد، یادآوری فرا رسیدن وقت ظهر برای اقامه نماز در بحبوحه نبرد در روز عاشورا است. در آن هنگامه، ابوئمامه، خطاب به امام گفت:

«ای اباعبدالله! جانم فدای تو باد! من می‌بینم که اینان، به تو نزدیک شده‌اند. نه. به خدا سوگند، تو کشته نمی‌شوی تا اینکه من به یاری خدا، پیش روی تو کشته شوم و دوست دارم وقتی که

پروردگام را ملاقات می‌کنم، این نمازی را که وقتش رسیده، خوانده باشم».

امام حسین علیه السلام، با شنیدن سخن ابوئمامه، سرش را بلند کرد و فرمود: «نماز را یادآوری کردی. خداوند، تو را از نمازگزاران اهل ذکر، قرار دهد! آری. این، اول وقت نماز است».

نماز، عبادتی است که قرآن و دعا در آن فراهم آمده است و بیانگر خشوع و خضوع مؤمن در برابر محبوبش است. از سویی نبرد با دشمنان خدا و همراه ولی برحق، خود جهادی مقدس و بی‌نظیر است. امام در اینجا با استقبال از تذکر ابوئمامه، برای او دعا کرد تا همگان بدانند که جایگاه نماز، همواره برتر و والاتر است.

ابوئمامه، پس از شهادت شماری از یاران اباعبدالله علیه السلام، به میدان آمد و شهید شد.

### مباهله قاری قرآن

بُریب بن خُصیر هَمْدانی بهترین قاری روزگارش بود. بریر پیش از نبرد، با سخنان خود سپاه عمر سعد را نصیحت کرد، ولی بر سنگدلان مؤثر نیفتاد. او آنچنان به دیدار حق مشتاق بود که در میانه نبرد از اینکه راهی آخرت می‌شود شادمان بود. در هنگام نبرد، یکی از

نامردان لشکر عمر سعد به او گفت: «ای بریرین خضیر! می بینی که خدا برای تو چه خواسته است؟».

بُریر با اطمینان جواب داد: «به خدا سوگند که برای من، خوبی خواسته است و برای تو، بدی!»!

پس از مشاجره ای لفظی، بریر آن سان به حقانیت راه خود باور داشت که به دشمنش پیشنهاد مباحله داد تا خدا دروغگو را لعنت کند و کسی که بر باطل است به دست دیگری کشته شود. سپس دستانشان را به سوی خدا بلند کردند و همدیگر را نفرین کردند. اندکی بعد، دشمن خدا با ضربه بریر نقش زمین شد و مرد. بریر پس از این واقعه، همچنان در برابر دشمن ایستادگی کرد تا سرانجام به شهادت رسید.

### وفای سرشار

بشیربن عمرو حَضَرَمی از یاران استوار گام و باوفای سیدالشهدا علیه السلام بود. وی، خبر ناگوار اسارت فرزندش در ناحیه مرزی را در کربلا شنید و درحالی که می توانست به بهانه آزاد کردن فرزندش صحنه را ترک کند، جوان مردی کرد و از امام حسین علیه السلام جدا نشد، با آنکه امام علیه السلام به وی فرمود: «تو از بیعت من، آزادی. پس [برو و] برای

رهایی پسرت، تلاش کن». اما وی پاسخ داد: «اگر از تو جدا شوم، درندگان، زنده زنده، مرا بخورند!».

### گریه دو برادر

سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع که پسرعمو و برادر مادری یکدیگر بودند، درحالی که می گریستند، پیش امام آمدند. امام علت گریه ایشان را پرسید. پاسخ دادند: «خداوند، ما را فدایت کند! به خدا سوگند که برای خود، گریه نمی کنیم؛ بلکه بر تو می گرییم! می بینیم که محاصره شده ای و کاری از ما بر نمی آید».

امام علیه السلام فرمود: «ای پسران برادرم! خداوند، شما را بر این غمخواری و همدردی و جانبازی تان برای ما، بهترین پاداش پروا پیشگان را عطا فرماید». سپس هر دو به سوی دشمن رفتند و به امام رو کردند و گفتند: «سلام بر تو، ای فرزند پیامبر خدا!»؛ و امام علیه السلام نیز پاسخ داد: «و بر شما باد سلام و رحمت خدا!». سپس جنگیدند تا به شهادت رسیدند.

### پدر و پسر

جُنَادَة بن حارث، با خواندن اشعاری در معرفی خود به دشمن حمله برد و آن قدر به نبرد ادامه داد تا شهید شد. پسرش،

عمرو بن جناده پس از پدر به میدان رفت و با خواندن اشعاری، دشمنان را فاسقانی خواند که قرآن را برای یاری اشرار کناری نهاده‌اند و در انتقام کشتگان بدر، در برابر حسین علیه السلام ایستاده‌اند و بدین سان با یادآوری پیشینه یزید، حقیقت کفر سپاه دشمن را برملا کرد.

### سیاه روی سپید

جون، غلام ابوذر، برده سیاهی بود که از امام حسین علیه السلام اجازه رفتن به میدان طلبید؛ ولی امام علیه السلام از وی خواست که از این کار، منصرف شود؛ اما جون، پافشاری کرد و به امام علیه السلام گفت: «به خدا سوگند، بویی بد، تباری پست و رنگی سیاه دارم؛ پس بهشت را از من دریغ مدار تا بویم، خوش و تبارم، نیکو و رویم سپید شود! نه! به خدا سوگند، از شما جدا نمی‌شوم تا اینکه خون سیاهم با خون شما، درآمیزد».

آنگاه به میدان رفت و با خواندن اشعاری، هدف خود را دفاع از فرزندان رسول خدا و شفاعت آنان در پیشگاه خداوند اعلام کرد. چون دلاور مردانه جنگید تا شهید شد.

در گزارش‌های متأخر آمده است: امام بر بالین او حاضر شد و فرمود: «اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ، وَطَيِّبْ رِيحَهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ، وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ

مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ»: خداوند! صورت او را نورانی و بویش را خوش گردان و او را با نیکان، محشور کن و میان او و محمد و خاندان محمد علیهم السلام، آشنایی برقرار نما. از امام زین العابدین علیه السلام، روایت شده که پس از ده روز که مردم برای دفن شهید آمدند، از جنازه او بوی مُشک، استشمام می‌شد.

### شهید نماز

سعید بن عبدالله حنفی، از استوارگامان لشکر امام حسین علیه السلام بود که ظهر عاشورا، خود را در برابر امام حسین علیه السلام، سپر قرار داد و امام علیه السلام با کمک او، نماز گزارد و آن قدر تیر بر بدنش اصابت کرد تا بر زمین افتاد، در حالی که این جملات را زمزمه می‌کرد: «خداوند! آنان را همانند عاد و ثمود، لعنت کن. خداوند! از من به پیامبرت سلام برسان و درد زخم‌هایم را به او برسان. من با این کار، قصد یاری ذرّیه پیامبرت را دارم».

### اسطوره شجاعت

همه یاران امام که در برابر انبوه دشمن ایستادند، شجاع بودند؛ ولی برخی از آنان چنان حماسه آفریدند که دشمن را در وحشت فرو

بردند. عابِس بن ابی شیبیب شاکری، یکی از دلاورترین یاران امام بوده است. وی، نخستین کسی است که وقتی مسلم علیه السلام، نامه امام حسین علیه السلام را در خانه مختار برای جمعی از شیعیان کوفه قرائت کرد، از جا برخاست و با سخنان خود تا لحظه شهادت اعلام وفاداری کرد. عابِس روز عاشورا هنگام وداع با امام حسین علیه السلام گفت: «ای ابا عبدالله! چیزی عزیزتر از جانم برای جلوگیری از کشته شدن تو و ستم بر تو ندارم. پس بَدُود!».

هنگامی که سپاه دشمن از دلاوری‌های او به ستوه آمد، عمر سعد، دستور داد که از هر سو با سنگ به او حمله کنند. عابِس، با دیدن این صحنه، چنان به وجد آمد که کلاه خود خود را از سر برداشت و زره از تن به در کرد و بدون کلاه خود و زره، از سنگ‌باران دشمن استقبال کرد.

راوی، در بیان شجاعت او می‌گوید: «پس از شهادت عابِس، سرش در دست عده‌ای بود که هر یک از آن‌ها مدعی بودند او را کشته‌اند. وقتی دعوای خویش را نزد عمر سعد بُردند، گفت: «دعوا نکنید. او را یک نفر، نکشته است».<sup>۱</sup>

۱. رک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۱۸۴-۳۶۷.

### ظهر عاشورا و نبرد سخت

یاران کم‌شمار و پُر دل امام علیه السلام نبرد با دشمن را تا ظهر ادامه دادند. هنگام ظهر، عرصه به دشمن تنگ شد و راه‌هایی مانند حمله به خیمه‌ها و سوزاندن حرم سیدالشهداء علیه السلام را پیش گرفت؛ ولی نتوانست امام و اصحابش را از اهداف مقدسشان منصرف کند. سختی نبرد از گزارش زیر بهتر نمایان می‌شود:

سیدالشهداء علیه السلام، بر مرکبش سوار شد و قرآنی در پیش روی خود گذاشت. اما این اقدام، جز بر هجوم و جسارت دشمنان نیفزود. یارانش به شدت پیش روی او می‌جنگیدند. سواران آن‌ها که فقط ۳۲ تن بودند حمله می‌بردند؛ و به هیچ سو حمله نمی‌بردند، جز آنکه سپاه کوفه را می‌شکافتند. عَزْرَة بن قیس، فرمانده سواران کوفه، عبدالرحمان بن حصن را به سوی عمر سعد فرستاد و گفت: «آیا

می‌بینی این تعداد کم، چه بر سر سوارانم می‌آورند؟! پیادگان و تیراندازان را به سوی ایشان، روانه کن...».

عمر سعد، حُصَین بن تمیم را فرا خواند و دسته زرهپوش و پانصد تیرانداز را با او همراه کرد. آنان، یاران حسین علیه السلام را تیرباران کردند تا اسب‌هایشان را از پای درآوردند.

عمر سعد، تیراندازان را به سوی آنان فرستاد. اسب حُزَین یزید، از پای درآمد. او از اسب فرود آمد و این‌گونه می‌گفت:

اگر اسبم را از پای درمی‌آوردید، من، فرزند مردی آزاده‌ام

شجاعم، شجاع‌تر از شیر یال و کوپال دار

و با شمشیرش، بر آن‌ها می‌زد که بر سرش ریختند. ایوب بن مُسَرِّح و مرد دیگری از سواران کوفه، در کشتن او شرکت جستند.

همه یاران امام علیه السلام، بر اثر این تیراندازی از مرکب‌هایشان پیاده شدند و در نیمه روز، به شدت و بدون توقف جنگیدند و با نزدیک و یک‌جا قرار دادن خیمه‌ها و افروختن آتش در پشت خود، کاری کرده بودند که فقط از یک جبهه، امکان رویارویی با آن‌ها بود.

عمر سعد، به تخریب خیمه‌ها و سنگرها فرمان داد که با نیزه‌ها و شمشیرهای خود، آن‌ها را دریدند و شمر، از جناح چپ، یورش بُرد

تا آنجا که با نیزه‌اش به خیمه حسین علیه السلام زد و فریاد کشید: «برایم آتش بیاورید تا این خیمه را با اهلش بسوزانم!».

شِیَوْن و وَلِوَلَه، میان زنان برخاست و از خیمه، بیرون دویدند. حسین علیه السلام بر او بانگ زد: «ای پسر ذی‌الجوشن! وای بر تو، آتش می‌خواهی تا خانه مرا با اهلش بسوزانی؟ خداوند، تو را با آتش بسوزاند!».

در این هنگام شَبَّث بن رَبِیع - از چهره‌های فریبکار و نیرنگ‌باز کوفه - که بر شخصیت شمر اثرگذار بود خطاب به شمر گفت: «زشت‌تر از این سخت‌نشنیده‌ام و بدتر از جایگاهت ندیده‌ام. آیا زنان را می‌ترسانی؟!».

در همین هنگام، زُهَیر بن قَین، با ده تن از یارانش، بر شمر و یارانش حمله کرد و آنان را از خیمه‌ها، جدا ساخت و دور کرد و ابو عَزه صَبَّابی، از یاران شمر را بر زمین زدند و کشتند. شمر بن ذی‌الجوشن نیز به آنان، حمله آورد و برخی از آنان را کشت و بقیه را به جایگاه‌هایشان، بازگرداند. در این هنگام، زُهَیر بن قَین، خطاب به حسین علیه السلام، چنین سرود:

امروز، جدّت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار می‌کنیم



و نیز حسن و علی مرتضی را

و [جعفر،] جوان شجاع پرواز کننده [در بهشت] را.

جنگ و کارزار، سخت شد و کشته و زخمی در میان یاران

اباعبدالله الحسین علیه السلام، فراوان شد.

هرچه به ظهر نزدیک تر می شد، نبرد سخت تر می شد، اما یاران امام علیه السلام لحظه ای آرام نمی گرفتند. عمرو بن حجاج که فرمانده جناح راست سپاه عمر سعد بود حمله کرد. هنگامی که به سیدالشهداء علیه السلام نزدیک شد، اصحاب امام علیه السلام بر زانوانشان نشستند و نیزه هایشان را به سوی آنها، نشانه گرفتند. سواران عمرو بن حجاج نیز به سوی نیزه ها نیامدند و خواستند که باز گردند؛ اما چند تن از آنان با تیر اندازی یاران امام علیه السلام به خاک افتادند و چند تن دیگر هم زخمی شدند.

عمرو بن حجاج حمله می کرد و بانگ می زد: «با بیرون رفتگان از دین و جدا شدگان از جماعت مسلمانان، بجنگید!».

سیدالشهداء علیه السلام فرمود: «وای بر تو، ای حجاج! آیا مردم را بر ضد من می شورانی؟! آیا ما از دین بیرون رفته ایم و تو در آن، مانده ای؟!»

به زودی، هنگامی که جان هایمان از پیکرهایمان بیرون رفت، خواهید دانست که چه کسی به وارد شدن در آتش، سزاوارتر است!». <sup>۱</sup>

۱. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۸ و ۴۳۰، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۴ و ۱۰۲، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۱۴۸-۱۵۶.

سپس فرمود: «از آنان بخواهید که از ما دست بکشند تا نماز بخوانیم».

حَصین بن تمیم، به ایشان گفت: «نماز شما، پذیرفته نمی شود!».  
حبیب بن مظاهر به او گفت: «پذیرفته نمی شود؟! پنداشته ای که نماز، از خاندان پیامبر خدا ﷺ قبول نمی شود و از تو ای درازگوش شرابخوار، پذیرفته می شود؟!...».

این گفتگو به حمله حصین و مقاومت حبیب و سرانجام شهادت وی انجامید. حبیب بن مظاهر از یاران خاص امام علی، امام حسن و امام حسین ﷺ بود و در دوران حکومت امام علی ﷺ، یکی از اعضای «سپاه ویژه: شرطة الخمیس» ایشان به شمار می آمد. او از آرامش و روحیه بسیار بالایی برخوردار بود؛ چنان که در آستانه شهادت، شاد بود و بر اساس نقلی، با هم‌زمان خود، شوخی می کرد. بُریر به او گفت: «برادر! الآن وقت خنده نیست».

حبیب پاسخ داد: «کجا برای شادمانی، بهتر از اینجا؟ به خدا سوگند، جز این نیست که این گروه او باش، با شمشیرهایشان به ما هجوم می آورند و ما با حورالعین، هم آغوش می شویم». او همچنان رزمید و گروهی را به هلاکت رسانید تا به خیل شهدای کربلا

### آمادگی برای نماز و شهادت حبیب بن مظاهر

دشمن از راست و چپ به امام ﷺ و یارانش حمله می کرد و یاران حسین ﷺ، پیوسته شهید می شدند و آن قدر یاران امام اندک شدند که کشته شدن هریک از آن دلاورمردان کاملاً آشکار می شد. در این هنگام ابو ثمامه عمرو بن عبدالله صائدی به سیدالشهداء ﷺ گفت: «ای اباعبدالله! نَفْسِ لَكَ الْفِدَاءُ: جانم به فدایت! اینان، به تو نزدیک شده اند. به خدا سوگند، کشته نمی شوی تا إن شاء الله پیش از تو کشته شوم! دوست دارم که پروردگارم را درحالی ملاقات کنم که این نمازی را که وقتش فرا رسیده، بخوانم».

امام ﷺ، سرش را بلند کرد و فرمود: «از نماز، یاد کردی. خداوند، تورا از نمازگزاران ذکرگو قرار دهد! آری. اکنون، اول وقت آن است».

پیوست. شهادت حبیب، برای امام حسین علیه السلام، بسیار ناگوار بود. لذا هنگامی که وی شهید شد، فرمود: «من، شهادت خود و حامیانم را به حساب خدا می‌گذارم».<sup>۱</sup>

### اقامه نماز ظهر عاشورا

پس از شهادت حبیب، امام علیه السلام از زُھَیرِ بن قَین و سعید بن عبد الله حنفی خواست تا با نیمی از یارانش، جلوی ایشان بایستند. سپس امام علیه السلام با آنان، نماز خوف<sup>۱</sup> گزارد. امام در حال نماز بود که تیری به سوی ایشان پرتاب شد. سعید بن عبد الله حنفی، جلوی امام علیه السلام

۱. نماز خوف، مانند نماز مسافر، چه به صورت فرادا و چه به جماعت، شکسته (قصر) است و در صورتی که به جماعت خوانده شود، بنا بر مشهور، بدین گونه است که: مجاهدان، دو دسته می‌شوند. دسته اول، یک رکعت با امام می‌خوانند و امام، پس از اتمام رکعت اول، تأمل می‌کند تا مأمومان، رکعت دوم را فرادا بخوانند و خود را به سنگرها و نقاطی که باید بروند، می‌رسانند و آن گاه، گروه دوم، جای آنها را می‌گیرند و رکعت اول خود را با رکعت دوم امام، به جا می‌آورند.

نماز خوف، به گونه‌های دیگری نیز بیان شده و جزئیات بیشتری دارد که در کتب تفسیری و فقهی، آمده است.

۱. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۹، الامالی، صدوق: ص ۲۲۴ ح ۲۳۹، روضة الواعظین: ص ۲۰۶، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۲۳۲-۲۴۹.

ایستاد و با جانش از او محافظت کرد، بی آنکه به چپ و راست برود، تا آنکه بر اثر تیرهایی که خورده بود، به زمین افتاد، درحالی که می‌گفت: «خدایا! آنان را همچون عاد و ثمود، لعنت کن. خدایا! سلام مرا به پیامبرت برسان و از درد و رنج زخم‌هایم، به او خبر ده که هدم از یاری فرزندان پیامبرت، رسیدن به پاداش تو بوده است». سعید این جملات را گفت و شهید شد - خشنودی خدا بر او باد. افزون بر جای ضربه‌های شمشیر و زخم نیزه‌ها، سیزده تیر در بدن او یافتند.

از آنجا که منابع موجود، فقط نماز ظهر سیدالشهداء علیه السلام را گزارش کرده‌اند، به نظر می‌رسد در هنگام نماز عصر، امام و یارانش شهید شده باشند و به وقت نماز عصر نرسیده باشند؛ به ویژه آنکه در منابع کهن تصریح شده است که بعد از ظهر، دوباره جنگیدند و جنگ، بالا گرفت.

مرحوم محمد مهدی حائری مازندرانی، از نویسندگان قرن چهاردهم، بر پایه ذوق خود نماز عصر امام در روز عاشورا را چنین ترسیم کرده است: چون ظهر عاشورا شد، امام علیه السلام نماز ظهر را به هر گونه‌ای که بود، ادا کرد؛ ولی نماز عصر را نتوانست. پس نمازی گزارد که نه کسی پیش از او به جای آورده بود و نه پس از او به جا می‌آورد:

وضوی آن نماز، از خون پیشانی‌اش؛ و رکوع آن، هنگامی بود که بر کوه زین، خم شد و تیر را بیرون آورد؛ و سجده‌اش، آن دم بود که بر زمین افتاد، ولی نتوانست پیشانی‌اش را بر زمین بگذارد چون سنگ بر آن خورده بود؛ پس سمت راست صورتش را بر زمین نهاد، و تشهدش نیز آن هنگام بود که بر دو زانو نشست و تیر را از گلولی خویش بیرون کشید (معالی السبطين: ج ۱ ص ۲۲۲).<sup>۱</sup>

۱. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۹-۴۴۱، الکامل فی التاريخ: ج ۲ ص ۵۶۷، الملهوف: ص ۱۶۵. دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۱۵۸.

حسین علیه السلام به آنان فرمود: «صَبِرَا بَيْنِي الْكَرَامَ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالصَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ؟ وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَ عَذَابٍ: أَي بزرگ زادگان! شکیبا باشید. مرگ، جز پلی نیست که شما را از سختی و ناخوشی، به سوی بهشت پُرگستره و نعمت جاویدان، عبور می دهد. کدامتان خوش ندارد که از زندان به قصر منتقل شود؟! و آن برای دشمنانتان، مانند انتقال از قصر به زندان و شکنجه شدن است.»

پدرم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد: «دنیا، زندان مؤمن و بوستان کافر است؛ و مرگ، پل مؤمنان به سوی بهشت هایشان و پل کافران به دوزخشان است.» نه دروغ می گویم و نه به من، دروغ گفته شده است.<sup>۱</sup>

۱. رک: معانی الأخبار: ص ۲۸۸ ح ۳، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۱۶۵.

### سخنان آرام بخش

شدت جنگ و کمی یاران امام علیه السلام در برابر انبوه دشمنان، به طور طبیعی بر روحیه اصحاب اثر می گذاشت. سیدالشهداء علیه السلام با سخنانی کوتاه و اثرگذار، واقعیت زندگی دنیا و آخرت را برای یارانش بیان می کرد و آنان را در راه مستقیم استوار نگاه می داشت. امام زین العابدین علیه السلام صحنه ای از وضعیت امام علیه السلام و یاران را برایمان به یادگار نهاده است:

چون کار نبرد، بر حسین علیه السلام دشوار شد، همراهانش به او نگریستند و او حالی متفاوت داشت. همراهانش هرچه کار سخت تر می شد، رنگشان دگرگون می شد و مضطرب می شدند و دل هایشان به تپش می افتاد، اما امام و برخی یاران ویژه اش رنگشان، گلگون می شد و اندامشان آرامش می یافت و جان هایشان، قرار می گرفت. برخی به برخی دیگر گفتند: «بنگرید که او باکی از مرگ ندارد!»

می‌شوی، و آن، سرزمینی است که پیامبران و اوصیای پیامبران، آن را دیدار کرده‌اند، و آن، همان سرزمین «عمورا» است و تو در آن جا شهید می‌شوی و گروهی از همراهانت، با تو به شهادت می‌رسند که درد شمشیرها را حس نمی‌کنند».

سپس تلاوت فرمود: ﴿قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾<sup>۱</sup>: گفتیم: ای آتش! بر ابراهیم، سرد و سلامت باش. آتش جنگ، بر تو و بر ایشان، سرد و سلامت است. [سپس افزود: پس مژده‌تان باد که به خدا سوگند، اگر ما را بکشند، بر پیامبران وارد خواهیم شد!]<sup>۲</sup>.

### سخنان نیروبخش سیدالشهداء

سیدالشهداء علیه السلام در بیشتر سخنان خود، یارانش را به صبر و شکیبایی دعوت می‌کرد و به آنان می‌فرمود که برای رسیدن به دنیا نیامده‌اند تا درباره بهشت پروردگار، به شک بیفتند! از این رو باید شکیبا باشند و تقوا پیشه کنند؛ که سرای آخرت بهتر از دنیا است. همین سخنان سبب می‌شد که آن‌ها جان خود را فدای امام علیه السلام کنند و در شهادت بر او، سبقت جویند تا امام علیه السلام، برایشان آمرزش خواهی کند.

امام نیز وعده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله را برای آنان بازگو می‌کرد. امام باقر علیه السلام سخنان امام پیش از شهادت را چنین بیان فرمود:

امام حسین علیه السلام، پیش از کشته شدن به یارانش فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ”پسر عزیزم! تو به زودی، به سوی عراق کشانده

۱. انبیا: ۶۹.

۲. رک: الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۶۰، الخرائج والجرائح: ج ۲ ص ۸۴۸ ح ۶۳، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۱۶۷.

از آنان، پیمان خویش را به انجام رساندند [و به شهادت رسیدند] و برخی، چشم به راه اند.

برخی یاران امام، هنگام خداحافظی دعا می‌کردند که در آن دنیا هم با امام باشند. حنظله شبامی هنگام خداحافظی به امام گفت: «سلام بر تو، ای اباعبدالله! درود خدا بر تو و خاندانت باد! و خداوند، در بهشتش، میان ما و تو آشنایی برقرار کند». امام علیه السلام هم دو بار فرمود: «آمین آمین».

اصحاب پس از خداحافظی به میدان می‌رفتند و پیش روی امام علیه السلام با دشمن می‌جنگیدند. امام برای همه آنان دعا می‌کرد و می‌گفت: «خداوند، بهترین جزای پرهیزگاران را به شما بدهد!».

همه اصحاب پیش از سیدالشهداء علیه السلام و خانواده امام شهید شدند و اجازه ندادند که اهل بیت امام به میدان بروند. پس از شهادت اصحاب، اهل بیت امام به میدان رفتند و به شهادت رسیدند.<sup>۱</sup>

۱. رک: المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۰، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۳، البدایة والنهایة: ج ۸ ص ۱۸۵، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۲ ص ۲۸۳ و ۱۶۹.

## لحظه وداع

دوستی و مسافت سفر، در چگونگی خداحافظی موثر است. هرچه علاقه نزدیک‌تر و مسافت دورتر باشد، وداع سخت‌تر است.

بگذار تا بگریم چون ابر در بهاران

کز سنگ ناله خیزد وقت وداع یاران

یاران سیدالشهداء با امام علیه السلام رابطه‌ای وصف‌ناپذیر داشتند و وداع با امام برایشان دشوار بود؛ اما امام علیه السلام آنان را با آیه‌ای از قرآن بدرقه می‌کرد تا بدانند که همین جمع، لحظاتی دیگر در سرای آخرت گرد هم می‌آیند و آرامشی ابدی می‌یابند.

مردان، یکی پس از دیگری، نزد امام علیه السلام می‌آمدند و می‌گفتند: «السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ: سلام بر تو، ای فرزند پیامبر خدا!».

حسین علیه السلام هم پاسخ می‌داد: «و بر تو سلام! و ما در پی تو هستیم». سپس، قرائت می‌کرد: «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ!»؛ و برخی

### گریه بیجا!

در صحنه کربلا دو گروه بیشتر نبودند: آنان که با امام بودند؛ و کسانی که در لشکر یزید، در برابر جبهه حق ایستادند. اما تاریخ، از عده‌ای زبون نام می‌برد که گریه و دعایشان هیچ سودی برایشان نداشت و همچنان در زمره زیانکاران قرار دارند.

سعد بن عبیده می‌گوید: «برخی بزرگان کوفه، بر تپه‌ای ایستاده بودند و می‌گریستند و می‌گفتند: "خدایا! نصرت را نازل کن". گفتیم: "ای دشمنان خدا! چرا پایین نمی‌آیید و یاری اش نمی‌دهید؟!"»<sup>۱</sup>

---

۱. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۲.

### جان فشانی حرّ

حرّ بن یزید ریاحی، تنها کسی است که در روز عاشورا، فاصله میان دوزخ و بهشت را طی ساعاتی کوتاه، درنوردید و خود را از حَضِیض شقاوت، به قلّه سعادت رساند. از این رو سرنوشت حرّ، دلیل روشنی بر آزادی انسان در انتخاب راه صحیح در زندگی است.

حرّ، نخستین کسی بود که راه را بر امام حسین علیه السلام و یارانش بست. گناهی که حرّ مرتکب شد، گناه کوچکی نبود؛ ولی هنگامی که خود را میان بهشت و دوزخ دید، ظاهر فریبنده دنیا که در باطن آن، دوزخ نهفته بود، او را نفریفت و او، راه بهشت را به همراه دیگر شهدای کربلا، انتخاب کرد و درباره این انتخاب گفت: «به خدا سوگند، من خودم را میان بهشت و جهنم، مخیر می‌بینم و به خدا سوگند، بهشت را با هیچ چیزی عوض نمی‌کنم، هر چند، تکه تکه و سوزانده شوم».



این، پیام آموزنده‌ای است برای همه کسانی که در زندگی خود، در دوراهی دوزخ و بهشت قرار می‌گیرند، به‌ویژه برای جوانان. از آنجا که حرّ یکی از بزرگان قبیله بنی‌تمیم و از فرماندهان مورد اعتماد لشکر اموی بوده است، چگونگی شهادت وی به‌خوبی گزارش شده است.

نقطه آغاز تصمیم حرّ، زمانی است که عزم عمر سعد برای به شهادت رساندن سیدالشهداء علیه السلام را مشاهده کرد و دریافت که هیچ‌یک از پیشنهادهای امام علیه السلام را نخواهند پذیرفت. عمر سعد، لشکر را آماده حمله کرد. حرّ به او گفت: «خدا، تو را اصلاح کند! آیا می‌خواهی با این مرد (حسین علیه السلام) بجنگی؟»

عمر گفت: «به خدا سوگند، آری؛ چنان جنگی که آسان‌ترین بخش آن، افتاده شدن سرها و قطع دست‌ها باشد!». حرّ گفت: «آیا هیچ‌یک از پیشنهادهای او، شما را راضی نمی‌کند؟».

عمر سعد گفت: «به خدا سوگند، اگر کار با من بود، [صلح] می‌کردم؛ اما فرمانروایت (این زیاد) نپذیرفته است». حرّ آمد تا در جایی میان مردم ایستاد. مردی از قبیله‌اش به نام

قُزّه بن قیس، همراهش بود. به او گفت: «ای قُزّه! آیا امروز، اسبت را آب داده‌ای؟».

گفت: «نه».

گفت: «می‌خواهی که آن را آب دهی؟»

قُزّه می‌گوید: «به خدا سوگند، گمان بُردم که او می‌خواهد کناره بگیرد و در جنگ، حضور نیابد و خوش ندارد که من، او را هنگام این کار ببینم و خبر آن را به فرمانده برسانم. لذا به او گفتم: "آبش نداده‌ام. می‌روم تا به آن، آب بدهم"».

حرّ کم‌کم به حسین علیه السلام نزدیک می‌شد. مردی از قبیله‌اش به نام مهاجر بن اوس، به او گفت: «ای ابن‌یزید! چه می‌کنی؟ می‌خواهی حمله کنی؟».

حرّ، خاموش ماند و لرزه، اندامش را گرفته بود. آن مرد به حرّ گفت: «ای ابن‌یزید! به خدا سوگند، کارتو مشکوک است! به خدا سوگند، هرگز در هیچ جنگی، آنچه اکنون از تو می‌بینم، ندیده بودم. اگر از من می‌پرسیدند که شجاع‌ترین مرد کوفه کیست، از [کنار نام] تو نمی‌گذشتم. پس این چه کاری است که از تو می‌بینم؟!».

حُرگفت: «به خدا سوگند، خود را میان بهشت و دوزخ می بینم و به خدا سوگند، هیچ چیز را بر بهشت بر نمی گزینم، حتی اگر تکه تکه و سوزانده شوم».

سپس، بر اسبش هی زد و به حسین علیه السلام پیوست. حُر به حسین علیه السلام گفت: «خدا مرا فدایت کند، ای فرزند پیامبر خدا! من، همان کسی هستم که تورا از برگشتن، بازداشتم و چشم از تو برنگرفتم و همراهت آمدم تا تورا مجبور به نزول در اینجا کردم. به خدا سوگند، آن خدایی که جز او خدایی نیست، هرگز گمان نداشتم که این گروه، پیشنهادهای تورا نپذیرند و کار را به اینجا برسانند. به خود می گفتم: چه اشکالی دارد که در برخی امور، از آنان اطاعت کنم تا آنان، مرا بیرون رفته از اطاعتشان نبینند؟ آن ها نیز این پیشنهادهای حسین را می پذیرند [و کار به خوشی خاتمه می یابد]. به خدا سوگند، اگر گمان هم می کردم که آنان، پیشنهادهای تورا نمی پذیرند، این کارها را با تو نمی کردم. اکنون، پیش تو آمده ام و پیشیمان از آنچه کرده ام، به درگاه خدا توبه می کنم و با جانم، تورا یاری می دهم تا پیش رویت بمیرم. آیا برای من، توبه ای هست؟».

حسین علیه السلام فرمود: «آری. خداوند، توبه ات را می پذیرد و تورا می آمرزد. نام تو چیست؟».

گفت: «من حُر، پسر یزید هستم».

حسین علیه السلام فرمود: «تو حُر (آزاده) هستی، همان گونه که مادرت، تورا نامیده است. تو، إن شاء الله در دنیا و آخرت، آزاده ای. فرود بیا».

حُرگفت: «من سواره باشم، برایت سودمندترم تا پیاده شوم. سوار بر اسبم، ساعتی با آنان می جنگم. کارم به فرود آمدن (شهادت)، خواهد انجامید».

حسین علیه السلام فرمود: «رحمت خدا بر تو باد! هر چه به نظرت می رسد، همان گونه عمل کن».

حُر جلوی یارانش آمد و گفت: «ای مردمان! چرا یکی از این پیشنهادهای حسین علیه السلام را نمی پذیرید تا خداوند، شما را از جنگ و ستیز با او آسوده کند؟».

گفتند: «این فرمانده، عمر سعد است. با او سخن بگو».

حُر، همان سخن را با او باز گفت. عمر گفت: «من نیز بسیار دوست داشتم که اگر راهی بیابم، چنین کنم».

حُرگفت: «ای مردم کوفه! مادران به عزایان بنشینند و گریان شود! او را دعوت کردید و چون آمد، تسلیمش کردید. ادعای جان دادن در راهش نمودید و سپس، بر او تاخته اید تا او را بکشید. او را باز

داشته‌اید و اختیار را از کفش زبوده و از همه سو، محاصره‌اش کرده‌اید و از روی آوردن به این‌همه سرزمین‌های پهناور خدا برای در امان ماندن خود و خانواده‌اش، باز داشته‌اید. اینک، اسیر دست شماست و اختیارِ سود و زیانی برای خود ندارد. او و همسران و کودکان و یارانش را از آب جاری فرات، محروم کرده‌اید؛ آبی که یهود و مجوس و مسیحی، از آن می‌نوشند، و خوک و سگ صحرا در آن می‌غلتند. آنگاه ایشان از تشنگی، در حال جان کُندن هستند. چه بد رفتاری با فرزندان محمد ﷺ داشتید! خداوند، شما را روز تشنگی (قیامت) سیراب نکند، اگر هم اکنون توبه نکنید و از آنچه اکنون می‌کنید، دست نکشید!».

پیادگان لشکر، به او حمله بُردند و به او تیراندازی کردند. حرّ، بسیار زیبا جنگید تا آنکه گروهی از شجاعان و قهرمانان دشمن را کشت و سپس، شهید شد. پیکرش را در حالی که هنوز رمقی داشت، پیش روی حسین ﷺ نهادند. امام ﷺ، غبار از چهره‌اش پاک کرد و فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَنْتَكَ أُمَّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَحُرٌّ فِي الْآخِرَةِ: تو آزاده‌ای، همان‌گونه که مادرت تو را نامیده است. تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای».

سید الشهداء ﷺ، و بنابر قولی امام سجاده ﷺ، در سوگ حرّ چنین سرودند:

چه آزاده نیکویی بود، خُزریاحی  
 پایدار، به گاه بارش تیرها!  
 چه آزاده نیکویی، که به گاه ندای حسین  
 با یک بانگ، جان خود را فدا کرد!

۱. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۷، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۲ - ۱۰۴، الملهوف: ص ۱۵۹، دانش‌نامه امام حسین ﷺ بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۲۵۲ - ۲۸۲.

به ایشان اجازه داد. شیوه شهادت علی اکبر علیه السلام را چنین گزارش کرده‌اند:

علی اکبر علیه السلام که از زیباروی‌ترین و خوش‌خوترین مردم بود، بیرون آمد و از پدر، اجازه نبرد خواست. امام علیه السلام به او اجازه داد. سپس، مایوسانه به او نگریست و سرش را پایین انداخت و گریست. آنگاه گفت: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَنْظُرُنَا إِلَيْهِ: خدایا! گواه باش، جوانی به نبرد آن‌ها می‌رود که از نظر صورت و سیرت و سخن گفتن، شبیه‌ترین مردم به پیامبر توست و ما هرگاه مشتاق پیامبرت می‌شدیم، به او می‌نگریستیم».

پس از آن بانگ برآورد و فرمود: «ای پسر سعد! خداوند، رحمت را قطع کند، همان‌گونه که رحم مرا قطع کردی و نزدیکی‌ام به پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پاس نداشتی. خدایا! برکت‌های زمین را از آنان، باز دار و چون چنین کردی، آن‌ها را دچار تفرقه و گروه‌گروه کن و هر یک را به راهی ببر و حاکمان را هیچ‌گاه از آنان، راضی مدار، که آنان ما را دعوت کردند تا یاری‌مان دهند؛ اما بر ما هجوم آوردند که با ما بجنگند و ما را بکشند».

## شهدای اهل بیت

### علی اکبر علیه السلام

یاران حسین علیه السلام، شهید شدند و فقط خویشاوندان امام یعنی فرزندان امیرمؤمنان علیه السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و فرزندان جعفر و عقیل باقی مانده بودند. در این هنگام تصویر زیبایی از عاطفه و احساس در میان انبوهی از شقاوت یزیدیان شکل گرفت. همه نزدیکان سیدالشهداء علیه السلام گردهم آمدند و با یکدیگر، خداحافظی کردند و عزم جنگ نمودند و نخستین آنان علی اکبر علیه السلام بود.

علی اکبر علیه السلام، بزرگ‌ترین پسر امام حسین علیه السلام بود که از نظر صورت و سیرت و سخن گفتن، به حدی شبیه پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود که هر کس شوق دیدار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را داشت، به او می‌نگریست. او در واقعه عاشورا، از ارکان سپاه امام علیه السلام به شمار می‌رفت که پیش از سایر دل‌اورمردان بنی‌هاشم، داوطلب رفتن به میدان شد و امام علیه السلام

آنگاه، صدایش را بلند کرد و این آیات را قرائت کرد: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ ءَالَ إِبْرَاهِيمَ وَ ءَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ \* ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»<sup>۱</sup> خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید. آنها دودمانی بودند که برخی، از برخی دیگر گرفته شده بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست.

علی اکبر علیه السلام به دشمن، حمله بُرد و در اشعار زیبایی انگیزه دفاع از سیدالشهداء علیه السلام را شایستگی خاندان اهل بیت علیهم السلام در احیاء سنت نبوی بیان داشت.<sup>۲</sup>

علی، پیوسته می‌جنگید تا ضحّه کوفیان، از فراوانی کشتگان‌شان، بلند شد. سپس به سوی پدرش بازگشت و در حالی که زخم‌های فراوانی در بدن داشت، گفت: «ای پدر! تشنگی مرا کشت و

۱. آل عمران: ۳۳ و ۳۴.

۲.

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ      نَحْنُ وَبَيْتِ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ  
تَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ      أَضْرَبُ بِالسَّيْفِ أَحَامِي عَنِ أَبِي  
ضَرَبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ قُرَشِيٍّ

سنگینی آهن، تاب مرا بُرد. آیا آبی برای نوشیدن هست تا با آن در برابر دشمن، نیرو بیابم؟».

حسین علیه السلام گریست و فرمود: «ای پسر عزیزم! بر محمد و علی و پدرت، سخت است که از آنان، چیزی بخواهی و آن را اجابت نکنند، و از آنان، یاری بخواهی و تو را یاری نکنند. پسر عزیزم! زیانت را [بیرون] بیاور.»

آنگاه، زبانش را گرفت و آن را مکید. سپس، انگشترش را به او داد و فرمود: «این انگشتر را به دهانت بگیر و برای نبرد با دشمنت، باز گرد که من، امید می‌بزم که شب نرسیده، از کاسه لبریز جدّت، چنان شربت بنوشی که پس از آن، دیگر هرگز تشنه نشوی.»

پس علی اکبر علیه السلام به میدان بازگشت و بارها به دشمن حمله بُرد. کوفیان، از کشتن او پروا می‌کردند که مُرّه بن مُنقذِ عبدی، او را دید و گفت: «گناهان عرب بر دوش من باشد، اگر بر من بگذرد و چنین کند و من، پدرش را به عزایش نشانم!». علی اکبر علیه السلام بار دیگر بر دشمن حمله بُرد که مُرّه بن مُنقذِ، راه را بر او گرفت و نیزه‌ای به او زد و بر زمینش انداخت. آن‌گاه تیری به او اصابت کرد و بر گلویش نشست و آن را درید. سپاهیان نیز شمشیرهایشان را بر او فرود

آوردند. او از گردن اسب، آویخت. اسب، او را به میان دشمن بُرد و آنان، او را با شمشیرهایشان، تکه تکه کردند. درحالی که در خون خود، دست و پا می زد، بالاترین صدایش ندا داد:

«یا اَبَناه! هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ، قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرِبَةً لَا ظَمَأَ بَعْدَهَا أَبَدًا، وَ هُوَ يَقُولُ لَكَ: الْعَجَلُ! فَإِنَّ لَكَ كَأْسًا مَذْخُورَةً: اِي پدرا! این جدم پیامبر خدا ﷺ است که با کاسه لبریزش، به من شربت می نوشاند که پس از آن، هرگز تشنه نخواهم شد و به تو می فرماید: «بشتاب که کاسه ای برایت، نگاه داشته اند!»».

حسین ﷺ آمد و گونه بر گونه اش نهاد و فرمود: «قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ يَا بَنِي! مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ، وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ! عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ: خداوند، بکشد کسانی را که تو را کشتند! چقدر در برابر خدا و بر هتک حرمت پیامبر خدا ﷺ، گستاخ بودند! دنیا، پس از تو ویران باد!».

زینب، به شتاب بیرون دوید و فریاد می کشید: «یا اَحْيَاه! ویا بَنِ اَحْيَاه! اِي برادرم، اِي زاده برادرم! و پیش از رسیدن امام، خود را بر پیکر علی اکبر ﷺ انداخت. امام ﷺ آمد و دست خواهر را گرفت و به سوی خیمه بُرد. آنگاه، به سوی فرزندش باز گشت. علی اکبر را به خود چسباند تا صیحه ای زد و جان داد.

سیدالشهداء ﷺ در این هنگام با خدا مناجات کرد و عرضه داشت: «خدایا! ما را خواندند تا یاری مان دهند؛ ولی ما را و نهادند و ما را گشتند. خدایا! باران را از آنان دریغ مدار و برکت های زمین را از آنان، باز دار و اگر هم مدتی بهره مندشان کردی، دچار اختلاف و تفرقه شان کن و هریک را به راهی ببر و هیچ گاه، حاکمان را از آن ها راضی مگردان».

در همین هنگام جوانان بنی هاشم به سویش آمدند. حسین ﷺ به آن ها فرمود: «برادرتان را ببرید!». جوانان علی را برداشتند و جلوی خیمه، بر زمین نهادند. در متون کهن، پس از شرح شهادت علی اکبر ﷺ نوشته اند: فَبَقِيَ الْحُسَيْنُ ﷺ وَحِيدًا: حسین ﷺ، تنها ماند. با توجه به اینکه پس از علی اکبر ﷺ، سایر بستگان امام برای نبرد تن به تن عازم میدان شدند، این جمله شدت علاقه سیدالشهداء ﷺ به فرزندش را نشان می دهد.

پس از شهادت علی اکبر ﷺ، خویشاوندان امام ﷺ یکی پس از دیگری به میدان می رفتند و شهید می شدند. سیدالشهداء ﷺ، در آن حال، بانگ برآورد و فرمود: «اِي عَمُوزَادِگان! شکیبا باشید. اِي خاندان من! شکیبایی کنید. شکیبایی کنید که به خدا سوگند،

پس از امروز، هیچ‌گاه خواری نخواهید دید».<sup>۱</sup>

### قاسم بن حسن

قاسم، فرزند امام حسن علیه السلام است. مادرش کنیز بود و نرجس نام داشت. چهره او چون پاره ماه بود. سن او را هنگام شهادت، کمتر از سن بلوغ و بنا بر نقل دیگری، شانزده ساله گفته اند.

قاسم بن حسن، روز عاشورا پس از علی اکبر علیه السلام و بنا بر نقلی پس از عون بن عبدالله بن جعفر، به میدان آمد. هنگامی که حسین علیه السلام به او نگریست، او را در آغوش گرفت و آن قدر با هم گریستند که هر دو از حال رفتند. سپس جوان، اجازه پیکار خواست و امام علیه السلام، به یادگار امام مجتبی علیه السلام اجازه میدان رفتن نمی داد. جوان، پیوسته دست و پای حسین علیه السلام را می بوسید و از او اجازه می خواست تا به او اجازه داد. او به میدان آمد و درحالی که اشک هایش بر گونه هایش روان بود، چنین می خواند:

۱. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۶، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۹، مقتل الحسین: ج ۲ ص ۲۶، مقاتل الطالبیین: ص ۱۱۵، الملهوف: ص ۱۶۶، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۱۵.

اگر مرا نمی شناسید، من شاخه حسنم

نواده پیامبر برگزیده و امین

این، حسین است، به سان اسیری در بند

میان مردمی که خدا کند از آب باران ننوشند!<sup>۱</sup>

قاسم با همین جملات به دشمن حمله برد و پس از هلاک کردن

تعدادی از سپاه ابن سعد، به خیل شهیدان پیوست.<sup>۲</sup>

چهره زیبا و سن کم او سبب توجه گزارش نویسان دشمن شد به

گونه ای که حمید بن مسلم، وقایع نگار سپاه عمر سعد، شیوه میدان

۱.

إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا فَرْعُ الْحَسَنِ سِبْطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَالْمُؤْتَمَنِ  
هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنُ بَيْنَ أَنْاسٍ لَا سَقُوا صَوْبَ الْمُزْنِ

۲. از امام زین العابدین علیه السلام در شرح وقایع شب عاشورا، گزارش شده است:

قاسم گفت: عموجان! آیا من کشته می شوم؟ حسین علیه السلام با او مهربانی کرد

و فرمود: «ای برادرزاده! مرگ در نظرت چگونه است؟». گفت: عموجان!

شیرین تر از عسل. فرمود: «آری. به خدا سوگند، شیرین تر است...».

این گزارش مشهور در منابع معتبر یافت نشد و نخستین مصدر آن کتاب

الهدایة الکبری نوشته حسین بن حمدان خصیبی است که به غلو شهره

است و مطالبش صحیح و قابل استناد نیستند.

رفتن او را با دقت ثبت کرده است. حمید بن مسلم نوشته است:  
 جوانی به سان پاره ماه، شمشیر به دست، به سوی ما آمد. او  
 پیراهن و بالاپوش و کفش‌هایی داشت که بند یک لنگه‌اش پاره  
 شده بود، و از یاد نبرده‌ام که لنگه چپ آن بود.  
 عمرو بن سعد بن نفیل از دی به من گفت: «به خدا سوگند، بر او  
 حمله می‌برم».

به او گفت: سبحان الله! و از آن، چه می‌خواهی؟! کشتن همین  
 کسانی که گرداگرد آنها را گرفته‌اند، برای توبس است.  
 گفت: به خدا سوگند، به او حمله خواهم برد!  
 آنگاه بر او حمله برد، و باز نگشت تا با شمشیر، بر سرش زد. آن  
 جوان، به صورت، بر زمین افتاد و فریاد برآورد: «عموجان!».

حسین علیه السلام، مانند باز شکاری، نگاهی انداخت و مانند شیر  
 شریزه، به عمرو، یورش برد و او را با شمشیر زد. او ساعد دستش را  
 جلوی آن گرفت، اما از آرنج قطع شد. فریادی کشید و از امام علیه السلام،  
 کناره گرفت. سواران کوفه، یورش آوردند تا عمرو را از دست حسین علیه السلام  
 بپرانند؛ اما عمرو در جلوی سینه مرکب‌ها قرار گرفت و سواران، با  
 اسب روی او رفتند و وی را لگدمال کردند تا مُرد.

غبار نبرد که فرو نشست، حسین علیه السلام بر بالای سر جوان، ایستاده  
 بود و او پاهایش را از درد، به زمین می‌کشید. حسین علیه السلام فرمود:  
 «بَعْدَ لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ، وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيْكَ جُدُّكَ! ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ  
 عَلَيَّ عَمِيكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يَحِيْبُكَ، أَوْ يَحِيْبُكَ ثُمَّ لَا يَنْفَعُكَ! صَوْتُ وَاللَّهِ كَثُرَ  
 وَائِيَّهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ: از رحمت خدا دور باد گروهی که تو را کشتند و  
 کسانی که طرفِ دعوایشان در روز قیامت، جدّ توست!». سپس  
 فرمود: «به خدا سوگند، بر عمویت گران می‌آید که او را بخوانی و  
 پاسخت را ندهد یا پاسخت را بدهد و سودی نداشته باشد؛  
 صدایی که به خدا سوگند، جنایتکاران و تجاوزگران بر آن، فراوان و  
 یاورانش اندک‌اند».

سپس او را بُرد و گویی می‌بینم که پاهای آن جوان، بر زمین  
 کشیده می‌شود و حسین علیه السلام، سینه‌اش را بر سینه خود، نهاده است.  
 با خود گفتم: «با او چه می‌کنند؟». او را آورد و کنار فرزند شهیدش  
 علی اکبر و کشتگان گرد او که از خاندانش بودند، گذاشت. نام آن  
 جوان را پرسیدم. گفتند: قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب است.<sup>۱ ۲</sup>

۱. گفتنی است برخی از مقتل‌نویسان فارسی زبان در بازگرداندن متن عربی،  
 دقت لازم را نداشتند و نوشته‌اند که قاسم در زیر پای مرکب‌ها قرار گرفت  
 ولی همچنان که گذشت، قاتل او زیر پای مرکب‌ها لگدکوب شد.



## خردسال‌ترین سرباز

اندوه‌بارترین حادثه عاشورا، شهادت کودک خردسال است. تمام تاریخ‌نویسان، ماجرای شهادت کودکی را بازگو کرده‌اند که در تنهاترین لحظات سیدالشهداء، با تیری که بر گلویش نشست در آغوش امام علیه السلام جان داد.

بیشتر گزارش‌ها شهادت کودک را هنگام وداع حضرت با فرزندش دانسته‌اند و برخی هم بر این باورند که امام کودک را بر دست گرفت و برای وی اندکی آب طلبید و در همین لحظه با تیر حرمه به شهادت رسید. از این کودک بیشتر با نام «عبدالله» یاد شده است و برخی هم نام وی را «علی اصغر» ذکر کرده‌اند. جزئیاتی که در کتاب‌های تاریخی کهن دربارهٔ چگونگی شهادت نازدانه سیدالشهداء علیه السلام بیان شده است، شهادت دو کودک خردسال را نیز محتمل می‌نمایاند که یکی شیرخواره و دیگری سه‌ساله بوده است. اکنون چهار گزارش را در وصف شهادت کودک خردسال اباعبدالله علیه السلام مرور می‌کنیم:

۲. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۷، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۷، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۷، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۱۲۱-۱۳۱.

## در آغوش امام

حسین علیه السلام جلوی خیمه نشست. فرزندش عبدالله بن حسین را که خردسال بود، برایش آوردند. امام علیه السلام، او را در دامانش نشاند. کودک را می‌بوسید و می‌گفت: «پسرکم! وای بر این مردم که طرف دعوایشان، محمد صلی الله علیه و آله است!». مردی از بنی اسد، او را با تیری زد و ذبحش کرد. حسین علیه السلام، خون او را گرفت و هنگامی که کف دستش پُر شد، آن را بر زمین ریخت. سپس گفت: «رَبِّ، إِنْ تَكْ حَبَسَتْ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ، وَانْتَقِمْ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ: پروردگارا! اگر یاری آسمانی‌ات را از ما دریغ داشتی، آن را برای جای بهتری قرار بده و انتقام ما را از این مردم ستمکار بگیر».

امام علیه السلام خون را از چهره کودک پاک می‌کرد و می‌گفت: «خدایا! میان ما و مردمی که دعوتمان کردند تا یاری‌مان دهند، اما ما را کشتند، حکم بران».

سپس، عبدالله را آورد و کنار دیگر شهدای بنی‌هاشم قرار داد؛ و بنابر گزارشی با قبضه شمشیرش، گودالی کند و کودک را با خون آغشته‌اش، در آن دفن کرد.<sup>۱</sup>

۱. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۸، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۸، الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۰۱-۱۰۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۹.

### وداع با کودک

همه یاران و دوستان امام شهید شده بودند. امام یکه و تنها عازم میدان شد و ندا داد: «هَلْ مِنْ ذَاتٍ يَدُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِعَانَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ آیا مدافعی هست که از حرم پیامبر خدا ﷺ، دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی هست که درباره ما از خدا بترسد؟ آیا دادرسی هست که به خاطر خدا، به داد ما برسد؟ آیا یاری دهنده ای هست که به خاطر خدا، ما را یاری دهد؟».

مالک بن بشر کندی به او حمله بُرد و با شمشیر، بر سر سیدالشهداء ﷺ زد که کلاه لباس خَر او را پاره کرد و شمشیر، به سرش رسید و آن را زخمی کرد. حسین ﷺ، آن لباس را انداخت و کلاهی خواست. آن را به سرنهاد و عمامه ای بست.

صدای زنان، به ناله برخاست. امام ﷺ، جلوی درخیمه آمد و به زینب ﷺ فرمود: «کودک خُردسالم را به من بده تا با او، خداحافظی کنم». او را گرفت و می خواست او را ببوسد که حرمله بن کاهل، تیری بلند به سوی او انداخت که در گلویش نشست و او را ذبح کرد.

امام ﷺ به زینب ﷺ فرمود: «او را بگیر!». سپس، دستانش را زیر خون گلوی او گرفت تا پُرشدند. خون را به سوی آسمان پاشید و

فرمود: «هُوَ عَلَى مَا نَزَلَ بِهِ أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ: آنچه بر من وارد می شود، برایم آسان است؛ چرا که در پیش دید خداست».

امام باقر ﷺ فرموده است: «از آن خون، یک قطره هم به زمین، باز نگشت».<sup>۱</sup>

### نوزاد متولد شده

یاران سیدالشهداء ﷺ، یک به یک، شهید شدند تا اینکه امام ﷺ تنها ماند و هیچ یک از مردان خانواده و فرزندان و نزدیکانش با او نماند. یعقوبی در کتاب تاریخ خود نوشته است: «در حالی که امام روی اسبش نشسته بود، نوزادی را که همان ساعت متولد شده بود، برایش آوردند. حسین ﷺ، در گوشش اذان گفت و کام او را برمی داشت که تیری آمد و در گلوی کودک نشست و ذبحش کرد. حسین ﷺ، تیر را از گلوی او بیرون کشید و خونسش را به بدن او مالید و گفت: «به خدا سوگند، تو نزد خدا، از شتر صالح، گرمی تری و محمد ﷺ نیز نزد خدا از صالح، گرمی تراست».

۱. رک: الملهوف: ص ۱۶۸، الأخبار الطوال: ص ۲۵۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۶، دانش نامه امام حسین ﷺ بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۳۷.

در گزارش دیگری چنین آمده است: امام نشسته بود که کودک را برایش آوردند. امام فرزند را گرفت و در دامانش نشاند و کامش را با آب دهان خود برگرفت و او را «عبدالله» نامید که در این میان، خرملة بن کاهل، او را با تیری زد و گلویش را شکافت. حسین علیه السلام، خونش را گرفت و آن را جمع کرد و به سوی آسمان پاشید که قطره‌ای از آن خون، به زمین بازنگشت. امام باقر علیه السلام فرمود: «اگر قطره‌ای از آن خون به زمین می افتاد، عذاب نازل می شد.»<sup>۱</sup>

### طلب آب

ابن جوزی در تذکرة الخواص نوشته است: سیدالشهداء علیه السلام پافشاری دشمن در کشتن خود را مشاهده کرد. قرآنی را گرفت و آن را باز کرد و بر سرش نهاد و ندا داد: «کتاب خدا و نیز جدم محمد، فرستاده خدا، میان من و شما [، داوری کند]. ای مردم! برای چه خونم را حلال می شمیرید؟!...».

۱. رک: تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۵، الامالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۱، الحدائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۰، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۴۴.

در این هنگام امام علیه السلام، یکی از کودکانش که از تشنگی می گریست، بر سر دست گرفت و گفت: «ای قوم! اگر بر من رحم نمی کنید، بر این کودک، رحم کنید.»  
در این حال، مردی از آنان، تیری به سوی او انداخت و ذبحش کرد. حسین علیه السلام می گریست و می گفت: «خدایا! میان ما و گروهی که ما را دعوت کردند تا ما را یاری دهند، اما ما را کشتند، داوری کن.»  
از آسمان، ندایی رسید: «دَعُهُ يَا حُسَيْنُ؛ فَإِنَّ لَهُ مُرَضِعًا فِي الْجَنَّةِ: حسین! او را رها کن، که در بهشت، برایش دایه ای است.»<sup>۱</sup>

۱. رک: تذکرة الخواص: ص ۲۵۲، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۴۳.

ابوالفضل علیه السلام از آغاز قیام اباعبدالله الحسین علیه السلام، همراه و همدل ایشان، و در هنگامه نبرد کربلا، پرچمدار سپاه بود. عباس علیه السلام، در روزهای سخت محاصره امام علیه السلام و یارانش، سقایت سپاه و آب‌رسانی به کودکان را بر عهده داشت. در آستانه شب عاشورا، در جمع همراهان حسین علیه السلام، هنگامی که امام علیه السلام از آن‌ها خواسته بود تا بروند و ایشان را تنها بگذارند، اولین کسی بود که با جملاتی سرشار از عشق و ایمان، و آکنده از ایثار، همگامی و جان‌فشانی‌اش را اعلام کرد. وی در عمل هم هرگز حاضر نشد که لحظه‌ای امامش را تنها گذارد؛ از این رو به شمر بن ذی الجوشن که در کربلا برای او و سه برادرش، امان‌نامه آورده بود دست ردّ زد و از رویارو شدن با شمر، نفرت داشت و پس از توصیه امام علیه السلام با شمر ملاقات کرد و در ردّ پیشنهاد سفاهت‌آمیز او، شکوهمند و استوار گفت:

لعنت خدا بر تو و امان‌نامه‌ات باد!... آیا به ما امان می‌دهی،  
درحالی‌که پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در امان نیست؟!<sup>۱</sup>

۱. رک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۷۷.

### عباس بن علی علیه السلام

عباس علیه السلام، جلوه عشق و ایثار، تبلور رادمردی، صفا و وقار، و تجسم شجاعت، شهامت و کرامت است. او در میان حماسه‌آفرینان کربلا و شهیدان تاریخ، جایگاه بلند و مکانت والایی دارد.

وی از مادری بزرگوار از قبیله بنی‌کلاب که شجاع‌ترین و رزم‌آورترین مردان روزگار را در خود داشت، و در دامان پُرمهر او و در کنار برادران بی‌نظیری همچون امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، بالید و رشد کرد.

کنیه آن بزرگوار، «ابو الفضل» و «ابو قریبه» (صاحب مشک) و القابش «سقا» و «قمر بنی‌هاشم» است.

عباس علیه السلام، قامتی بلند، سینه‌ای ستبر، بازوانی توانمند و چهره‌ای بس زیبا داشت، بدان‌سان که او را «ماه بنی‌هاشم» می‌گفتند. او هنگام شهادت ۳۴ ساله بود.

امام صادق علیه السلام فرمود: «كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ، صَلَبَ الْإِيمَانِ، جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ علیه السلام، وَأَبْلَى بَلَاءً حَسَنًا، وَمَضَى شَهِيدًا: عمویمان عباس علیه السلام، تیزبین بود و ایمانی استوار داشت. همراه اباعبدالله الحسین علیه السلام، جهاد کرد و نیکو از آزمایش به در آمد و به شهادت رسید»<sup>۱</sup>.

### عباس در کلام امامان علیهم السلام

عباس علیه السلام، در کلام معصومان علیهم السلام، به ایثار، تیزبینی، استواری در ایمان، جهاد عظیم، آزمایش نیکو و داشتن جایگاه رشک آور در قیامت، ستوده شده است. دو نمونه از سخنان اهل بیت علیهم السلام درباره حضرت عباس علیه السلام چنین است:

امام سجاد علیه السلام، به عبیدالله، پسر عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام نگریست و گریست. سپس فرمود: «... خداوند، عباس را رحمت کند! بی هیچ تردیدی، ایثار کرد و آزمایش [نیکویی] شد و خود را فدای برادرش کرد تا آنکه دستانش قطع شد و خداوند عز و جل به جای آن‌ها، دو بال برایش قرار داد که با آن‌ها، همراه فرشتگان در بهشت، پرواز می‌کند، همان گونه که برای جعفر بن ابی طالب، قرار داد.

عباس علیه السلام، نزد خداوند تبارک و تعالی منزلتی دارد که همه شهیدان در روز قیامت، به آن، رشک می‌برند».

۱. رک: الأمالی، صدوق: ص ۵۴۷ ح ۷۳۱، الخصال: ص ۶۸ ح ۱۰۱، سر السلسلة العلویة: ص ۸۹، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۸۷.

یکبار همراه سه برادرش عبدالله، عثمان و جعفر برای آوردن آب به سوی فرات رفت که هر سه برادر در این راه شهید شدند. عباس علیه السلام به تنهایی و با مشک آب، بازگشت. عباس به یاران عمر سعد که میان او و آب، فاصله انداخته بودند، حمله می‌برد و آنان را می‌زد و می‌کشت تا از شریعه آب، کنار روند. آنگاه به فرات وارد می‌شد و مشک را پُر می‌کرد و می‌برد و به حسین علیه السلام و یارانش می‌رساند و آنان را سیراب می‌کرد.

عباس پس از شهادت برادرانش، پیش روی حسین علیه السلام می‌جنگید و هر جا حسین علیه السلام می‌رفت، همراهش می‌رفت. جنگ بسیار سخت شد. دشمنان، بر حسین علیه السلام حمله بردند و بر یاران امام علیه السلام، غلبه کردند. تشنگی بر سیدالشهداء علیه السلام شدت گرفت. امام علیه السلام بر سیل بند فرات، بالا رفت تا خود را به آب برساند در حالی که عباس علیه السلام، پیش رویش بود. سواران ابن سعد، راه را بر او گرفتند. در میان آنان، مردی از بنی دارم بود که به آن سواران گفت: «وای بر شما! میان او و فرات، حائل شوید و آب را در اختیارش نگذارید».

حسین علیه السلام گفت: «خدایا! او را تشنه بگذار!».

دارمی، خشمگین شد و به سوی حسین علیه السلام تیری انداخت که بر زیر گلویش نشست. حسین علیه السلام، تیر را بیرون کشید و دستش را زیر

### رشادت‌های ابوالفضل علیه السلام

ابوالفضل علیه السلام، در روز عاشورا افزون بر پرچمداری سپاه و آب‌رسانی به یاران سیدالشهداء علیه السلام، در همه صحنه‌های نبرد، حضوری مؤثر داشت؛ به گونه‌ای که تعدادی از یاران امام به نام‌های عمر بن خالد، جابر بن حارث سلمانی، سعد، غلام عمر بن خالد و مُجمَع بن عبدالله عائذی پس از پیکار با دشمنان، در حلقه محاصره شدید دشمن قرار گرفتند، عباس بن علی علیه السلام، به دشمن حمله کرد و ایشان را از دست آنان رهاند.

حضرت عباس علیه السلام، بارها برای آوردن آب، به دشمن حمله کرد و هر بار برای یاران امام علیه السلام آب آورد. او جایگاه سیدالشهداء را به خوبی می‌شناخت و برادرانش را تشویق می‌کرد که از امام حمایت کنند. عباس خطاب به برادرانش فرمود: «پیش قدم شوید - فدایتان شوم - و از سرورتان، حمایت کنید تا به پای او جان دهید».

گلویش گرفت. کفِ دستانش از خون، پُر شد. آن‌ها را پاشید و سپس گفت: «خدایا! از آنچه با پسر دختر پیامبرت می‌کنند، به تو شکایت می‌کنم». سپس به جایگاه خود باز گشت، درحالی‌که تشنگی‌اش شدت یافته بود.

دشمنان، گرد عباس علیه السلام را گرفتند و او را از حسین علیه السلام جدا کردند. اما حضرت عباس همچنان در طلب آب می‌رفت که دشمن به او حمله بُرد. او هم به آن‌ها حمله بُرد و چنین می‌خواند:

از مرگ نمی‌هراسم؛ زیرا مرگ، ترقی و صعودی است

که مرا در پشت شمشیرها پنهان می‌کند

جانم، سپر جان پاکیزه مصطفی باد!

من، عباسم که سقا گشته‌ام

و به روز برخورد، هراسی از شر ندارم.

دلآوری‌های عباس، دشمن را پراکنده کرد. زید بن ورقای جُهَنی، در پشت درخت خرمایی به کمین او نشست و حکیم بن طفیل سِنِسی نیز او را یاری داد و بردست راست عباس علیه السلام ضربه‌ای زد و آن را قطع کرد. عباس علیه السلام، شمشیر را به دست چپ گرفت و به آن‌ها حمله بُرد و چنین رجز می‌خواند:

به خدا سوگند، اگر دست راستم را قطع کنید

من، همیشه از دینم حمایت می‌کنم

و نیز از امام راستگو و استوار باوری

که نواده پیامبر پاک و امین است<sup>۱</sup>

آنگاه، جنگید تا از حرکت ایستاد. حکیم بن طفیل طایی، از پشت درخت خرما به او کمین زد و بردست چپش ضربه‌ای زد و آن را قطع کرد. عباس علیه السلام نیز خواند:

ای جان! از کافران مترس

و به رحمت خدای جبران‌کننده، بشارت باد!

همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله، سرور برگزیده!

با سرکشی‌شان، دست چپم را قطع کردند

پروردگارا! آنان را به داغی آتش برسان!<sup>۲</sup>

.۱

وَاللّٰهُ اِنْ قَطَعْتُمْ يَمِيْنِيْ      اِنِّيْ اِحْمِيْ اَبْدًا عَنْ دِيْنِيْ  
وَعَنْ اِمَامٍ صَادِقِ الْيَقِيْنِ      نَجَلِ النَّبِيِّ الظَّاهِرِ الْاَمِيْنِ

در این هنگام آن ملعون، با عمود آهنین به او زد و عباس علیه السلام را به شهادت رساند. دشمنان از سر کینه‌ورزی، دست‌ها و پاها را ابوالفضل علیه السلام را قطع کردند. امام در شهادت عباس علیه السلام به شدت گریست و فرمود: «الآن انكسر ظهري، وقلت حيلتي: اكنون، نُشتم شكست و چاره‌ام، ناچار گشت».

سید الشهداء علیه السلام خود را به کناره رود فرات رساند و عباس علیه السلام را در آن وضع دید. امام علیه السلام گریست و چنین خواند:

ای بدترین مردمان! با کارتان، تجاوز کردید

و با گفته محمد پیامبر، مخالفت کردید

آیا بهترین پیامبران، سفارش ما را به شما نکرد؟

آیا ما از نسل پیامبر تأیید شده نیستیم؟

آیا زهرا علیها السلام، مادر ماست یا شما؟

.۲

يا نَفْسِ لا تَخْشِي مِنَ الْكُفَّارِ وَأَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ

مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ قَدْ قَطَعُوا بِبَغْيِهِمْ يَسَارِي

فَأَصْلِهِمْ يَا رَبِّ خَرَّ النَّارِ

آیا احمد، بهترین مردمان نیست؟

نفرین شدید و به خاطر جنایتان، رسوا گشتید

به زودی، داغی آتشی برافروخته را خواهید دید.<sup>۱</sup>

.۱

تَعَدَّيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِفِعْلِكُمْ وَخَالَفْتُمْ قَوْلَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ

أَمَا كَانَ خَيْرَ الرُّسُلِ وَصَاكُم بِنَا أَمَا نَحْنُ مِنْ نَسْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدَّدِ

أَمَا كَانَتْ الزَّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدُ

لُعْنَتُمْ وَاخْرَيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ فَسَوْفَ تُلَاقُوا خَرَّ نَارٍ تَوْقَدُ

۲. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۶ - ۴۴۸، الأخبار الطوال: ص ۲۵۷، شرح

الأخبار: ج ۳ ص ۱۹۱، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۹، المناقب والمثالب، ابی حنیفة

النعمان المغربي: ص ۳۰۹، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۸،

المهوف: ص ۷۰، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷

ص ۹۳.



می‌کرد، آوردند. حسین علیه السلام آن را پاره پاره کرد که پس از شهادتش به غارت نبرند.

یکی از یاران او گفت: «کاش زیر آن، شلوار کوتاه می پوشیدی!».  
فرمود: «شلوار کوتاه، لباس خواری است و برای من، شایسته نیست که آن را بپوشم».

اما هنگامی که به شهادت رسید، بحرین کعب، آن را نیز از [تن] امام علیه السلام درآورد و ایشان را بی لباس، رها کرد. به همین سبب، هر دو دست بحرین کعب در تابستان، مانند چوب خشک می شد و در زمستان، مرطوب می شد و خون و چرک، از آن ها ترشح می کرد تا آنکه خداوند متعال، او را هلاک کرد.<sup>۱</sup>

### خداحافظی امام علیه السلام با زنان

حسین علیه السلام، با زنان وداع کرد. سکینه، شیون می کرد. امام علیه السلام، او را به سینه اش چسباند و فرمود:

ای سکینه! بدان که پس از من، گریه ات طولانی

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۱، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۸، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۱، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۱۸۷.

### شهادت سیدالشهدا علیه السلام

#### لباس عزت

آخرین لحظات عمر امام علیه السلام فرا رسید. سیدالشهداء علیه السلام به سوی خیمه آمد تا لباسی بپوشد که دشمن پس از شهادتش به آن رغبتی نداشته باشد، اما در همین حال حاضر نشد حتی در پوشش خود رفتاری کند که ذلیلانه باشد؛ از این رو مورخان درباره انتخاب لباس امام نوشته اند:

پیادگان لشکر ابن سعد، از چپ و راست، به باقی ماندگان همراه حسین علیه السلام حمله کردند و آنان را کشتند تا آنکه جز سه یا چهار نفر، با آنان نماند. هنگامی که حسین علیه السلام چنین دید، به اهل خیمه فرمود: «ای تونی بَثْوِبْ لا یرَعْبُ فیه، ألبسه غیر ثیابی: لباسی برایم بیاورید که کسی به آن رغبت نکند». شلوار یمانی محکمی که چشم را خیره

خواهد بود، هنگامی که مرگ، مرا در یابد  
 با اشک حسرت، دلم را آتش مزین  
 تا آنگاه که روح در بدن دارم  
 و چون کشته شدم، تو سزایمند گریستن<sup>۱</sup>  
 ای بهترین زنان<sup>۲</sup>

### وصیت‌های امام علیه السلام و انتقال میراث امامت

آخرین سفارش‌های امام علیه السلام بر دو گونه است: سفارش‌هایی که برای امتداد امامت اهل بیت علیهم السلام به فرزندش امام زین‌العابدین علیه السلام فرمود زیرا حضرت سجاد علیه السلام در آن لحظات از شدت بیماری به خود می‌پیچید و دشمن او را به حال خود رها کرده بود. گونه دوم

۱. رک: المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۹.

۲.

سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سُكَيْنَةَ فَاعْلَمِي  
 لا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً  
 وَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالذِّدِي  
 مِنْكَ الْبُكَاءُ إِذَا الْجَمَامُ دَهَانِي  
 مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُنْمَانِي  
 تَأْتِيَنَّهُ يَا خَيْرَةَ النَّسْوَانِ

وصیت‌های زیبایی است که برای همگان کاربرد دارد و بیانگر روح باعظمت و خیرخواه سیدالشهدا علیه السلام است.

امام باقر علیه السلام به زیاد مشهور به ابوجارود فرمود: «حسین بن علی علیه السلام، هنگامی که آنچه باید برسد، به او رسید، دختر بزرگش، فاطمه بنت‌الحسین علیه السلام را فراخواند و نوشته‌ای درهم پیچیده و وصیتی آشکار به او داد. علی بن‌الحسین علیه السلام، درد شکم داشت و با آنان بود؛ اما او را به خودش واگذاشته بودند و فکر نمی‌کردند که از آن بیماری، جان سالم به در یزد. فاطمه، آن نوشته را به علی بن‌الحسین علیه السلام داد و سپس به خدا سوگند، ای زیاد، که آن نوشته به ما رسیده است».

ابوجارود پرسید: «خدا مرا فدایت کند! در آن نوشته چیست؟». فرمود: «به خدا سوگند، همه نیازهای فرزندان آدم، از روز خلقت آدم علیه السلام تا فنای دنیا، در آن آمده است. به خدا سوگند، در آن، حدود هم هست، حتی [مقدار] دبه یک خراش».

مسعودی در کتاب اثبات الوصیه درباره انتقال میراث امامت نوشته است: سپس زین‌العابدین علیه السلام را که بیمار بود، فرا خواند و اسم اعظم و میراث‌های پیامبران را به او وصیت کرد و او را آگاه کرد که علوم و نوشته‌ها و قرآن‌ها و سلاح را به ام سلمه - که خدا از وی خشنود باد - سپرده و به وی فرمان داده است که همه آن‌ها را به او

(زین العابدین علیه السلام) بدهد.

در جمع میان دو گزارش یادشده، می‌توان گفت که امام علیه السلام بخشی از نوشته‌ها را که با خود همراه داشته است، در اختیار دخترش قرار داد تا کمتر برای دشمنان حساسیت ایجاد کند، و بخش دیگر را در مدینه نزد ام سلمه به امانت گذاشت.<sup>۱</sup>

#### وصیت‌های اخلاقی سیدالشهدا علیه السلام پیش از شهادت

امام در لحظات آخر، به خیمه فرزندش، زین العابدین علیه السلام آمد و امام سجاد علیه السلام را به سینه‌اش چسباند و فرمود: «یا بُنِی، ایاک وظلم من لا یجد علیک ناصرا إلا الله. ای پسر عزیزم! مبادا بر کسی ستم کنی که در برابر تو، هیچ یآوری جز خدا ندارد!». «یا بُنِی، اصبر علی الحَقِّ وإن کان مُرّا: ای پسر عزیزم! بر حق، شکیبایی کن، هر چند تلخ باشد».

آنگاه در حالی که خون‌ها می‌جوشید، دعایی را به امام زین العابدین علیه السلام تعلیم داد که جبرئیل علیه السلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آموخته بود و پیامبر هم به فاطمه علیه السلام آموخته و حضرت زهرا علیه السلام به فرزندش امام حسین علیه السلام یاد داده بود تا در هنگام حاجت و نگرانی و اندوه و

۱. رک: الکافی: ج ۱ ص ۳۰۳، الإمامة والتبصرة: ص ۱۹۷ ح ۵۱، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۱۹۰.

پیشامدهای روزگار و حوادث سهمگین و سترگ بخواند:

«بِحَقِّ یس وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ، وَبِحَقِّ طه وَالْقُرْآنِ الْعَظِیمِ، یا مَنْ یَقْدِرُ عَلَی حَوَائِجِ السَّائِلِینَ، یا مَنْ یَعْلَمُ ما فی الضَّمِیرِ، یا مُنْفَسِّ عَنِ الْمَکْرُوبِینَ، یا مُفَرِّجُ عَنِ الْمَغمُومِینَ، یا راحِمِ الشَّیخِ الْکَبِیرِ، یا رازِقِ الْوَلَدِ الصَّغِیرِ، یا مَنْ لا یَحْتَاجُ إِلی التَّفْسیْرِ، صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَافْعَلْ بَی کَذَا وَکَذَا: به حق یاسین و قرآن حکیم، و به حق طاها و قرآن عظیم! ای که بر حاجت‌های درخواست‌کنندگان، توانایی! ای که از درون همه آگاهی! ای که بر رنج جان‌ها را می‌زدایی! ای که غم گرفتاران را می‌گشایی! ای که بر پیرمرد فرتوت، رحم می‌کنی! ای روزی‌رسان کودک خردسال! ای که به تفسیر، نیاز ندارد! بر محمد و خاندان محمد درود فرست و برایم چنین و چنان کن».<sup>۱</sup>

#### حسرت فرشتگان

فرشتگان مقرب الهی که شاهد حادثه کربلا بودند، اجازه خواستند تا به یاری سیدالشهدا علیه السلام بیایند؛ ولی به آنان رخصت داده نشد.

۱. رک: الکافی: ج ۲ ص ۳۳۱ ح ۵ و ص ۹۱ ح ۱۳، الدعوات: ص ۵۴ ح ۱۳۷، بحار الأنوار: ج ۹۵ ص ۱۹۶ ح ۲۹، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۱۹۱ - ۱۹۳.

امام صادق علیه السلام، درباره نزل فرشتگان فرمود: «چهار هزار فرشته نشاندار که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند و سیصد و سیزده فرشته ای که در جنگ بدر با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند و نیز چهار هزار فرشته دیگر، با آنان به آسمان عروج کردند تا اجازه بگیرند که همراه حسین بن علی علیه السلام بیجنگند؛ اما چون بازگشتند، حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود و آنان، پریشان و غبارآلوده، تا روز قیامت نزد قبر حسین علیه السلام، می‌گریند و همگی آنان، انتظار قیام قائم علیه السلام را می‌کشند.<sup>۱</sup>

### آخرین اتمام حجت

سیدالشهداء علیه السلام از بامداد عاشورا تا لحظه شهادت بارها برای دشمنان خیرخواهی کرد و با سخنان گوناگون، آنان را از عذاب اخروی بیم داد. در آخرین لحظات برخاست و ندا داد: «هل من ذاب عن حرم رسول الله؟ هل من مؤخدا؟ هل من مغيث؟ هل من معين؟ آیا کسی مدافع حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هست؟ آیا یکتاپرستی هست؟ آیا فریادری هست؟ آیا یآوری هست؟».

۱. رک: الغيبة، نعمانی: ص ۳۱۰ ح ۴، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۱۹۵.

مردم با صدای بلند، گریه کردند.<sup>۱</sup>

### نبرد تن به تن

هنگامی که جز سه تن از یاران حسین علیه السلام باقی نماندند، امام علیه السلام به دشمن حمله بُرد و آنان را از خود دور می‌کرد و آن سه تن، از او حفاظت می‌کردند تا آنکه آنان نیز کشته شدند. امام علیه السلام که از زخم‌های تن و سرش، سنگین شده و تنها مانده بود، آنان را با شمشیر می‌زد و آن‌ها، از چپ و راست او می‌گریختند.

آنگاه حسین علیه السلام، دشمن را به نبرد تن به تن فرا خواند و همه کسانی را که به جنگش می‌آمدند، از میان برمی‌داشت تا آنجا که تعداد فراوانی از آن‌ها را کشت.

یکی از راویان می‌گوید: به خدا سوگند، تاکنون هیچ محاصره‌شده‌ای را که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند و این‌گونه استوار و بُردل و جسور مانده باشد، ندیده بودم و به خدا سوگند پیش از او و پس از او نیز ندیده‌ام. پیادگان، از چپ و راست

۱. رک: مشیرالأحرار: ص ۷۰، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۱۹۷.

او می‌گریختند و مانند فرار بُرها به هنگام حمله شیر، از هم شکافته می‌شدند....

او بر آنان، حمله می‌برد و درحالی‌که آنان، بالغ بر سی هزار نفر بودند، از پیش پای او، مانند ملخ‌های پراکنده، می‌گریختند و او، دوباره به جای خویش باز می‌گشت و می‌گفت: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. هیچ نیرو و توانی، جز از جانب خداوندِ والامرتبه بزرگ نیست.»

پیدادگانی از چپ و راست، به او حمله بُردند و حسین علیه السلام هم به سمت راست خود، یورش بُرد و آنان را پراکنده می‌کرد و می‌خواند:

الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ زَكْوَبِ الْعَارِ وَالْعَازُ أَوْلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ

مرگ، از ننگ، بهتر است

و ننگ، از ورود به آتش

سپس به سمت چپ حمله می‌برد و می‌فرمود:

أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَحْمَى عِيَالَاتِ أَبِي

آئیستُ أَنْ لَا أَنْتَنِي أَمْضَى عَلِيٍّ دِينَ النَّبِيِّ

سیدالشهداء علیه السلام، تیرها را از خود دور می‌کرد و ضعف‌های دشمن را می‌جُست و به لشکر، حمله می‌برد. می‌فرمود: «آیا به کشتن

من، تحریک می‌کنید؟ هان! به خدا سوگند، دیگر پس از من، نمی‌توانید بنده‌ای از بندگان خدا را بکشید. خدا به سبب کشتن من، بر شما خشم خواهد گرفت.

به خدا سوگند، من امید می‌بَرَم که خدا، با خوار کردن شما، مرا گرامی بدارد و سپس انتقام مرا از شما، از جایی که نمی‌دانید، بگیرد. هان! به خدا سوگند، اگر مرا بکشید، خداوند، میان شما درگیری می‌اندازد و خون‌هایتان را می‌ریزد و سپس برایتان جز به این رضایت نمی‌دهد که عذاب دردناک شما را دوچندان کند.<sup>۱</sup>

### امام علیه السلام در پی آب

امام فرار دشمن را مشاهده کرد؛ از این رو درحالی‌که ۷۲ زخم برداشته بود، در پی آب به بالای سیل‌بند فرات رفت، ولی دشمن مانع شد و امام علیه السلام بازگشت. در برخی متون گزارش شده است کاسه آبی به دست امام داده شد که حُصَین بن تمیم، تیری به گلویش زد، و آب،

۱. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۲، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۲، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۰، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۲۰۵.

خون شد و سرانجام تشنه به شهادت رسید و بر خدا وارد شد تا از شراب بهشتی سیرابش کند.<sup>۱</sup>

### باران تیر

هنگامی که شمر بن ذی الجوشن، شجاعت حسین علیه السلام را دید، سواران را فرا خواند و در پشت پیادگان قرار گرفتند و به تیراندازان، فرمان تیر داد. آنان او را تیرباران کردند. تیرها به گلو و سینه سیدالشهدا علیه السلام می خوردند و او می فرمود: «ای امت بدکارا! چه بد جانشینانی برای محمّد، در میان امت و خاندانش بودید. هان! شما پس از من، دیگر از کشتن هیچ بنده ای از بندگان خدا، هراس نخواهید داشت؛ بلکه چون مرا کشتید، کشتن هر کس دیگری بر شما گران نخواهد بود و به خدا سوگند امید می برم که خدا، مرا با خواری شما، گرامی بدارد و انتقام مرا از شما، به گونه ای که نمی دانید، بگیرد».<sup>۲</sup>

۱. رک: مشیرالأحران: ص ۷۳، أخبار الدول وآثار الأول: ج ۱ ص ۳۲۲، الأخبار الطوال: ص ۲۵۸، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۲۱۳.  
 ۲. رک: الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۱، روضة الواعظین: ص ۲۰۸، الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۸، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۲۱۵.

### اصابت تیری به پیشانی امام علیه السلام

هرگاه حسین علیه السلام، به تنهایی به سوی فرات یورش می برد، به او حمله می کردند تا او را از رسیدن به آب، باز دارند. آنگاه، مردی از آنان که کنیه اش ابوختوف جعفی بود، تیری انداخت و بر پیشانی حسین علیه السلام نشست. حسین علیه السلام، تیر را کُند و آن را انداخت. خون بر صورت و محاسنش، سرازیر شد.

سیدالشهدا علیه السلام گفت: «خدایا! تو می بینی که من از دست این بندگان نافرمان و طغیانگرت، در چه حالی هستم. خدایا! یک یک آنان را به شمار آور و جدا از هم و متفرق، هلاکشان ساز و هیچ یک از آنان را بر زمین، باقی مگذار و هرگز، آنان را میامرز!»<sup>۱</sup>

### اصابت تیری به سینه امام علیه السلام

سیدالشهدا علیه السلام که بر اثر نبرد، کم توان شده بود، ایستاد و کمی استراحت کرد. ناگهان سنگی به پیشانی اش خورد. خون از پیشانی اش، سرازیر شد. پارچه ای را گرفت تا خون پیشانی اش را پاک

۱. رک: الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۷، مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۴، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۲۱۸.

کند، که تیری با پیکان سه شاخه آهنین و مسموم در قلبش نشست.<sup>۱</sup>  
امام علیه السلام گفت: «بِسْمِ اللَّهِ، وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ: به نام خدا و یاری خدا، و بردین پیامبر خدا!».

آنگاه سرش را به سوی آسمان، بالا بُرد و گفت: «خدای من! تو می دانی که آنان، مردی را می کشند که جز او، فرزند پیامبری بر روی زمین نیست».

سپس، تیر را گرفت و آن را از پشت خود، بیرون کشید. خون، مانند ناودان، از آن سرازیر شد. حسین علیه السلام، دستش را بر زخم نهاد و چون از خون پُر شد، آن را به آسمان پاشید. قطره‌ای از آن، باز نگشت... دوباره، دستش را بر زخم نهاد و چون [از خون] پُر شد، به سر و محاسنش کشید و فرمود: «به خدا سوگند، این گونه خواهم بود تا جدم محمد صلی الله علیه و آله را با خضاب خون، دیدار کنم و بگویم: «ای پیامبر خدا! فلانی و فلانی، مرا کشتند».<sup>۲</sup>

۱. مراد، ناحیه قلب و سینه امام است؛ زیرا اگر تیر بر قلب نشسته بود، فرصتی برای اقدامات بعدی امام علیه السلام نمی ماند.

۲. رک: مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۴؛ الملهوف: ص ۱۷۲، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۲۲۱.

### اصابت تیری به گلوی امام علیه السلام

اگرچه نبرد سخت شده بود و تمام پیکر امام علیه السلام، زخمی بود؛ ولی همچنان در برابر دشمن، استوار ایستاد. امام سجاد علیه السلام لحظه اصابت تیر به گلوی پدر بزرگوارش را چنین گزارش فرمود: حسین علیه السلام، به چپ و راست نگریست و کسی را ندید. سرش را به سوی آسمان، بالا بُرد و گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا يَصْنَعُ بَوْلِدِ نَبِيِّكَ: خدایا! تو می بینی که با فرزند پیامبرت چه می کنند».

قبیله بنی کلاب، میان حسین علیه السلام و آب، مانع شدند. تیری به سوی او پرتاب شد که بر گلویش نشست و از اسبش به زمین افتاد. امام علیه السلام تیر را گرفت و بیرون کشید. سپس، خون را با کف دستش می گرفت و هنگامی که پُر می شد، به سر و صورتش می مالید و می گفت: «أَلْقَى اللَّهُ عِزَّ وَجَلَّ وَأَنَا مَظْلُومٌ مُتَلَطِّحٌ بِدَمِي: خدای عز و جل را مظلوم و خونین، دیدار خواهم کرد».

تاریخ نویسان هم نوشته اند که امام علیه السلام دست بر گلوی خود می گذاشت و چون از خون، پُر می شد، می گفت: «اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى: خدایا! تو می بینی». دوباره چنین می کرد و چون پُر می شد، می گفت:

«اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا فَيْكَ قَلِيلٌ: خدایا! این، در راه تو، اندک است»<sup>۱</sup>.

### اصابت تیری بر دهان امام علیه السلام

فاصله میدان نبرد با شریعه فرات، چندان زیاد نیست و تشنگی شدید، امام علیه السلام را به سوی فرات می‌کشاند، و هربار با تیر و نیزه سیراب می‌شد و حمد و ستایش خدا را بر زبان جاری می‌کرد. ابن اثیر در کتاب *الکامل فی التاریخ* می‌نویسد: تشنگی حسین علیه السلام، شدت گرفت. نزدیک فرات شد تا آبی بیاشامد. حُصَین بن نَمیر، تیری به سوی ایشان انداخت که به دهانش اصابت کرد. حسین علیه السلام، خون را با دستش می‌گرفت و به سوی آسمان، پرتاب می‌کرد. سپس حمد و ثنای الهی را به جای آورد و آنگاه گفت: «بار خدایا! از رفتاری که با پسرِ دختر پیامبرت می‌کنند، به تو شکوه می‌برم. بار خدایا! یکایکشان را به شمار آور و یکایک آنان را بکش و هیچ یک از ایشان را باقی مگذار».

۱. رک: *الأمالی*، صدوق: ص ۲۲۶ ح ۲۳۹، *الدر النظیم*: ص ۵۵۱، *بحار الأنوار*: ج ۴۴ ص ۳۲۱، *دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث*: ج ۷ ص ۲۲۳.

در بسیاری از منابع آمده است که امام، تیرانداز را نفرین کرد و فرمود: «خداوند، تو را در دنیا و آخرت، سیراب نکند!» و طولی نکشید که خداوند، آن مرد را چنان تشنه کرد که هرچه آب می‌نوشید، سیراب نمی‌شد و شکمش به سبب بسیار نوشیدن آب، مانند شکم شتر، شکاف خورد.<sup>۱</sup>

۱. رک: *الکامل فی التاریخ*: ج ۲ ص ۵۷۱، *تاریخ الطبری*: ج ۵ ص ۴۴۹، *مُجَابِبُ الدَّعْوَةِ*، ابن ابی الدنیا: ص ۵۱ ح ۵۸، *تاریخ دمشق*: ج ۱۴ ص ۲۲۳، *کفایة الطالب*: ص ۴۳۴، *دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث*: ج ۷ ص ۲۳۱.



### آخرین مدافع

عبدالله، سومین فرزند امام حسن علیه السلام است که در کربلا به شهادت رسید. از یادگار امام مجتبی علیه السلام به عنوان پسر بیچۀ نوجوان یاد کرده‌اند که در سخت‌ترین لحظات نبرد در حالیکه گرداگرد امام را دشمن فراگرفته بود، خود را از خیمه‌ها جدا کرد و عمه‌اش زینب هم نتوانست او را از رفتن بازدارد. عبدالله با شجاعت تمام در برابر دشمن ایستاد و از امام خود دفاع کرد. تاریخ‌نگاران، شهادت وی را چنین گزارش کرده‌اند:

شمر، با پیادگان سپاه، به سوی حسین علیه السلام آمد. سیدالشهداء به آن‌ها حمله می‌برد و آن‌ها را از هم می‌شکافت، تا آنکه به‌طور کامل، امام علیه السلام را محاصره کردند. پسر بیچۀ ای به نام عبدالله، به سوی او آمد. زینب علیه السلام، او را گرفت تا بیش از این به امام نزدیک نشود.

### آخرین تلاش زینب علیه السلام

لحظات دشواری بود. زینب علیه السلام، برادر را در آستانه شهادت می‌دید. محبت وصف ناشدنی به سیدالشهداء علیه السلام و دفاع از مقام امامت، زینب علیه السلام را به میدان آورد در حالیکه می‌گفت: «کاش آسمان خراب می‌شد و بر زمین می‌افتاد». از سویی عمر سعد به سیدالشهداء علیه السلام نزدیک می‌شد. ناگهان نهیب زینب برخاست و خطاب به عمر سعد فرمود: وای بر تو، ای عمر! آیا اباعبدالله را می‌کشند و تو نگاه می‌کنی؟!<sup>۱</sup>

زینب آنچنان با هیجان ندا داد که عمر سعد را گریاند، به گونه‌ای که رویش را از زینب برگرداند و پاسخش را نداد. زینب علیه السلام بار دیگر بانگ زد: «وَيَحْكَمْ، أَمَا فَيْكُمْ مُسْلِمٌ؟! وای بر شما! آیا مسلمانی میان شما نیست؟!».

هیچ‌کس، پاسخی به او نداد.<sup>۱</sup>

۱. رک: الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۲، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۲.

حسین علیه السلام نیز به خواهرش فرمود: «او را نگاه دار!»؛ اما پسرپچه، تسلیم نشد و به سوی حسین علیه السلام دوید و در کنارش ایستاد. بحرین کعب، با شمشیر به سوی حسین علیه السلام حمله کرد. عبدالله گفت: «ای مادر خبیث! آیا عمویم را می کشی؟».

آن مرد، شمشیرش را بر او زد؛ اما پسرپچه، دستش را سپر کرد و شمشیر، آن را از آنج، قطع کرد و فقط به پوست، آویزان ماند. عبدالله، مادرش - و بنا بر گزارشی عمویش - را صدا زد. حسین علیه السلام، او را گرفت و به سینه اش چسباند و گفت: «ای فرزند برادرم! بر آنچه به تو رسیده، شکیبایی کن و این [وقایع] را خیر ببین و به حساب خدا بگذار که خداوند، تو را به پدران شایسته ات، ملحق می کند؛ به پیامبر خدا، علی بن ابی طالب، حمزه، جعفر و حسن بن علی که خداوند، بر همه آنان درود فرستد».

آنگاه سیدالشهداء علیه السلام، دستش را به آسمان بلند کرد و گفت: «خداایا! اگر هم تا مدتی [از زندگی] برخوردارشان ساختی، آن ها را دچار تفرقه و گروه گروه کن و هریک را به راهی ببر، و حاکمان را هیچ گاه از آنان راضی مدار، که آنان ما را دعوت کردند تا یاری مان دهند؛ اما بر ما هجوم آوردند تا ما را بکشند».

در همین هنگام حمله - که خدا لعنتش کند - او را با تیرزد و در همان دامان عمویش، ذبح کرد.<sup>۱</sup>

۱. زک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۰، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۱، مقاتل الطالبیین: ص ۱۱۶، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۰، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۱۴۳.

وای بر شما! ای پیروان ابوسفیان! اگر دین ندارید و از روز معاد نمی‌هراسید، دست‌کم در دنیایتان، آزاده و بزرگ‌منش باشید. خیمه و خانواده‌ام را از دست‌برد اراذل و اوباشتان، دور بدارید».

سپس امام رو به شمر کرد و فرمود: «من با شما می‌جنگم و شما با من می‌جنگید؛ ولی زنان که گناهی ندارند. پس سرکشان و نابخردانان را از دست‌درازی به حرمم، تا زنده‌ام، باز دارید».<sup>۱</sup>

### هجوم به خیمه‌ها

حمله به خیمه‌های سیدالشهداء علیه السلام در روز عاشورا سه بار انجام شد: هنگام شدت یافتن نبرد، هنگام شهادت امام علیه السلام در اواخر نبرد، و پس از شهادت اباعبدالله علیه السلام. اما تنها در مرحله سوم توانستند خیمه‌ها را غارت کنند و تا هنگامی که سیدالشهداء علیه السلام جان در بدن داشت، با سخنان و اقدامات خود مانع حمله ددمنشان می‌شد. امام علیه السلام بر اثر شدت جراحات، بر زمین گرم کربلا افتاده بود که شمر بن ذی‌الجوشن، با حدود ده تن از پیادگان سپاه کوفه، پیشروی کردند و به سوی خیمه‌ای که ااث و خانواده حسین علیه السلام در آن بود، رفتند و میان او و خیمه‌هایش مانع شدند.

سیدالشهداء علیه السلام خطاب به آنان فرمود:

وَلَيْكُم يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ، وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ يَوْمَ الْمَعَادِ، فَكُونُوا فِي أَمْرِ دُنْيَاكُمْ أَحْرَارًا ذَوِي أَحْسَابٍ، اَمْتَعُوا رَحْلِي وَأَهْلِي مِنْ طُغَايِكُمْ وَجُهَايِكُمْ:

۱. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۰، انساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۱، مشیر الأحرار: ص ۷۲، مقاتل الطالبیین: ص ۱۱۸، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۶ ص ۱۴۷ و ج ۷ ص ۲۳۵.

او خواست که این کار را بکند؛ اما ضعف و لرزه گرفت و نتوانست. سنان بن انس به او گفت: خداوند، بازوانت را بشکند و دستانت را قطع کند!

سپس، سنان، پیاده شد و سر حسین علیه السلام را بُرید و آن را به خولی بن یزید داد.

در پاره‌ای از منابع شمر - لعنت الله علیه - سر امام علیه السلام را از تن جدا کرد. خوارزمی در کتاب *مقتل الحسین علیه السلام* چنین روایت کرده است: شمر به سنان بن انس گفت: «سرش را از پشت، جدا کن!». او گفت: «به خدا سوگند، این کار را نمی‌کنم، که جدّش محمد، طرفِ دعوایم خواهد بود».

شمر، از [این سخن و تعلّل] او خشمگین شد. خود بر سینه حسین علیه السلام نشست و محاسنش را گرفت و تصمیم به کشتن او گرفت. حسین علیه السلام لبخندی زد و به او فرمود: «مرا می‌کشی؟ آیا نمی‌دانی من کیستم؟».

شمر گفت: «تو را کاملاً می‌شناسم. مادرت، فاطمه زهرا و پدرت، علی مرتضی و جدّت، محمد مصطفی و پشتیبانت، خدای بلند مرتبه‌الاست. تو را می‌کشم و هیچ باکی ندارم».

### آخرین لحظه‌ها

حسین علیه السلام، مدتی طولانی را نیمه‌جان گذراند و هر گروهی شهادت سیدالشهداء را به گروه دیگر واگذار می‌کرد. شمر، فریاد برآورد: «وای بر شما! برای چه نگاه می‌کنید؟ مادرهایتان به عزایتان بنشینند! او را بکشید».

از هر سو به حسین علیه السلام حمله شد و کف دست چپش با ضربه زُرعَة بن شریک تمیمی، قطع شد و ضربه‌ای به شانه‌اش فرود آمد. سپس، آنان باز گشتند و امام علیه السلام به زحمت بلند می‌شد و به رو، بر زمین می‌افتاد.

در همان حال، سنان بن انس بن عمرو نَخَعی، به او حمله کرد و با نیزه، بر حسین علیه السلام زخم زد که او به زمین افتاد. سپس به خولی بن یزید اصبحی گفت: سرش را جدا کن!

آنگاه، دوازده ضربه با شمشیرش به اوزد و سپس، سر حسین علیه السلام را [از پیکر]، جدا کرد.<sup>۱</sup>

### روایت امام سجاده علیه السلام از آخرین لحظه سیدالشهداء علیه السلام

امام زین العابدین علیه السلام لحظات آخر امام علیه السلام را چنین بازگو فرمود:  
حسین علیه السلام با گونه چپش به زمین افتاد و دشمن خدا، سنان بن انس ایادی و شمربن ذی الجوشن عامری که خدا لعنتشان کند، با مردانی از شامیان، پیش آمدند تا بر بالای سر حسین علیه السلام ایستادند.

آنان به یکدیگر گفتند: «منتظر چه هستید؟ او را راحت کنید!».  
سنان بن انس ایادی که خدا لعنتش کند، فرود آمد و محاسن امام علیه السلام را گرفت و با شمشیر، به گلوی او می زد و می گفت: «به خدا سوگند، سرت را جدا می کنم، با آنکه می دانم تو، فرزند پیامبر خدایی و بهترین پدر و مادر را داری!».

دشمن به همین مقدار هم بسنده نکرد. امام سجاده علیه السلام فرمودند:  
با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا سیدالشهداء علیه السلام را کشتند و پس از آن، بر [بدن] او اسب دواندند.<sup>۱</sup>

۱. رک: الأملی، صدوق: ص ۲۲۶ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۲۲، الاصول الستة عشر: ص ۱۲۲.

۱. رک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۲، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۹، مقتل الحسين: ج ۲ ص ۳۶، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۲، الملهوف: ص ۱۷۴، دانش نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۲۴۶.

ندیده‌ام که از او، زیباتر و نورانی‌تر باشد، و نور صورت و زیبایی شمایلش، مرا از اندیشیدن به کشتن او، باز داشت. در آن حال، آب خواست. شنیدم که مردی می‌گوید: «به خدا سوگند، هیچ آبی نمی‌نوشی تا به دوزخ، درآیی و از آب سوزان آن، بنوشی!».

حسین علیه السلام به او گفت: «نه؛ بلکه بر جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درمی‌آیم و در خانه‌اش با او سکنای می‌گزینم، در جایگاه راستی و نزد فرمان‌روای مقتدر، و از آبی زلال و خوش‌بو می‌نوشم و از آنچه بر من روا داشتید و با من کردید، به او شکوه می‌برم».

آنان، همگی خشم گرفتند و گویی که خداوند، در دل هیچ‌یک از آنان، چیزی به نام رحم، قرار نداده بود. از این رو، در همان حال که با آنان سخن می‌گفت، سرش را جدا کردند!

۱. رک: الملهوف: ص ۱۷۴، مثیر الأحزان: ص ۷۵، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۷، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن و حدیث: ج ۷ ص ۲۵۱.

### اندوه آسمان

به هر روی جانسوزترین حادثه عالم به پایان رسید و فرزند پیامبر خدا و یارانش به دست مدعیان پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله شهید شدند. اما آسمان و زمین هم اندوهناک بود. در آخرین لحظات شهادت سیدالشهداء علیه السلام، غباری غلیظ و سیاه و تاریک، به آسمان برخاست که بادی سرخ به همراه داشت و هیچ چیز در آن، دیده نمی‌شد تا آنجا که مردم، گمان کردند که عذاب بر ایشان وارد شده است. ساعتی این‌گونه ماندند و سپس هوا، صاف و باز شد.

هلال بن نافع نیز روایت کرده است که: من با یاران عمر سعد، ایستاده بودم که فریادکننده‌ای بانگ زد: «ای امیر! بشارت ده که اینک، شمر، حسین را کشت».

من از میان صف دولشکر، بیرون آمدم و بر سرش ایستادم. در حالی جان دادن بود. به خدا سوگند، هیچ کشته‌آلوده‌به‌خونی

مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ، الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرِّسَالَةِ، وَاتَّمَمْتَهُ عَلَى وَحْيِكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرَجًا وَمَخْرَجًا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

«خدای والامکان، سترگی چیره، چاره‌ساز، بی‌نیاز از آفریده‌ها، بزرگی‌ات فراگیر، توانا بر هرچه بخواهی، رحمتت نزدیک، وعده‌ات راست، فروریزنده نعمت، نیکوآزمون، نزدیک چون خواننده شوی، محیط بر هرچه آفریدی، پذیرنده توبه آن که به سویت باز گردد، توانا بر هر چه اراده کنی، در یابنده هر چه بجویی، سپاس‌گزار چون سپاست بگزارند، و یادکننده چون یادت کنند! از سر نیاز، تو را می‌خوانم و از سر ناداری به تو رغبت می‌ورزم و از سر ترس، به تو پناه می‌برم و از سر اندوه، نزد تو می‌گیریم و از سر ضعف، یاری‌ات را می‌طلبم و برای کفایت کردن، بر تو توکل می‌کنم. میان ما و قوم ما داوری کن که آنان، ما را فریفتند و نیزنگ زدند و ما را وانهادند و به ما خیانت کردند و ما را کشتند، درحالی‌که ما خاندان پیامبرت و فرزندان حبیب، محمد بن عبدالله هستیم که به رسالت برگزیدی و بروحیات امینش کردی. پس برای ما فرجی و گشایشی قرار ده، به رحمتت، ای مهربان‌ترین مهربانان!»<sup>۱</sup>

۱. رک: مصباح‌المتهجید: ص ۸۲۷ ح ۸۸۷.

## آخرین نجوا

امام در حلقه دشمنان خدا بود و دیگر رمقی برای حرکت نداشت و نه یآوری که با او سخن بگوید. شاید نتوان باطمینان، از آخرین جملات امام در قتلگاه سخن گفت؛ ولی با توجه به شیوه امام علیه السلام که در پی شهادت یاران با خدا نجوا می‌کرد، می‌توان حدس زد که آخرین بهره‌اش از دنیا، نجوایش با خداوند بود، همچنان که پگاه عاشورا را با دعا آغاز کرده بود. شیخ طوسی آخرین دعای امام علیه السلام را چنین گزارش کرده است:

اللَّهُمَّ [أَنْتَ] مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمُ الْجَبَرُوتِ، شَدِيدُ الْمِحَالِ، غَنِي عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِقُ النِّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ، مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أَرَدْتَ، وَمُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ، وَشَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ، وَذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجًا، وَأَرْعَبُ إِلَيْكَ فَقِيرًا، وَأَفْزَعُ إِلَيْكَ خَائِفًا، وَأُبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوبًا، وَأَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفًا، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِيًا، أَحْكَمُ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا، فَأَيُّهُمْ غَزَوْنَا وَخَدَعُونَا وَخَدَلُونَا وَعَدَرُوا بِنَا وَقَتَلُونَا، وَنَحْنُ عِتْرَةُ نَبِيِّكَ وَوُلْدُ حَبِيبِكَ